

کتاب حسین نظری که در این نشست نقد و بررسی شد؛ سعی دارد تفاوت تصویر زن در آثار معروف کنونی که زنان مقیم امریکا نوشته‌اند را با واقعیت نشان دهد و روایت‌های موجود را نقد کند. در عین حال بحث شرق شناسی و فمینیسم در موضوع زنان را نشان دهد

تیپها



چه چیزهایی مانع از آغاز یک زندگی می‌شود؟

گشتیم نبود نگرید نیست

می‌گویند با برگزاری مراسم ازدواج، مخالف نیستیم. مخصوصاً در روزگاری که شاید عزا و عروسی تنها جایی باشد که اقوام و دوستان را سالی یکبار یا چند سالی یکبار می‌توان دید.



گزارشی از پایش محتواهای رسانه‌ای توسط کدومو

خشن‌های دردرساز برای والدین

بسیاری از محتواهای رسانه‌ای بویژه در قالب انیمه‌ها و بازی‌های رایانه‌ای به دست کودکان و نوجوانان می‌رسد که آسیب‌زا بوده و می‌تواند اثرات سوء تربیتی داشته باشد.




به بهانه انتشار «گذار» از حامد عسگری

راه سخت و پر پیچ و خم یک دهه شصتی

«گذار» با زیر عنوان خاطرات یک دهه شصتی تألیف شاعر، ترانه‌سرا و نویسنده ایرانی حامد عسگری است. نویسنده در این اثر طی چهار فصل و ۵۷ عنوان با قلمی شیوا و طنزآمیز به بیان پریشانی‌ها و دلمشغولی‌های دوران کودکی تا نوجوانی خود پرداخته است.





جمهوری اسلامی ایران
وزارت کشور

اداره کل امور اتباع و مهاجرین خارجی

مجوز تردد بین شهری اتباع خارجی

روایت بخش‌هایی از خاطرات
شهید مدافع حرم «مصطفی صدرزاده»
که این روزها نامش حسابی سر زبان‌هاست

ما برای شهادت نمی‌جنگیم!

مدیرکل دفتر امور اتباع و مهاجرین خارجی استان
از طرف

ف - ق - ۲۵

برگ تیروداد

غیر قابل تمدید

کتاب

یادداشت دبیر

مطالعه و آموزش و پرورش

**چگونه با بخشنامه‌ها
شاهرگ فرهنگی خودمان را
مسدود کنیم!**

محمدعلی یزدانپار

دبیرگروه کتاب

mohammadalilyazdanyar@gmail.com

تعطیلات مدارس تقریباً آغاز شده است، دبستانی‌ها که خیلی وقت است تعطیل شدند، مقاطع بالاتر هم دیگر کم‌کم به سمت تعطیلی و استراحت و بقیه کارهای تابستانی می‌روند. در این میان حدود یک میلیون معلم و نزدیک به پانزده میلیون نفر دانش‌آموز دارای اوقات فراغتی می‌شوند که مدت‌ها نداشته‌اند. تجربه چهارساله من در آموزش و پرورش نشان داده است که عمده این اوقات فراغت از دست می‌رود. برخی از همکاران من در تابستان هم مشغول کار هستند، برخی دیگر برای گذران زندگی روی به شغلی فصلی می‌آورند. عده‌ای دیگر تلفیقی از دو بخش اول و دوم را انجام می‌دهند. برخی دیگر فقط استراحت می‌کنند. باز عده‌ای هم هستند که سفری هم می‌روند و در این میان اقلیتی هم وجود دارند که همه این کارها را با هم می‌کنند. بعد از همه اینها گروهی وجود دارند که - چه عضو هر کدام از دسته‌های نام برده باشند یا نباشند - روزانه بخشی از زمانشان را به مطالعه اختصاص می‌دهند. در سمت دانش‌آموزان هم ماجرا - با غلطی کمتر - به همین منوال است. استراحت مطلق، سفر، فیلم، یادگیری یک حرفه، انجام یک مشغل فصلی و نهایتاً مطالعه کردن کارهایی است که یک نوجوان به خوبی می‌تواند در تابستان بهشان برسد. دوباره اینجا هم مطالعه کردن - منطبق با تمام آمارهای منتشر شده تا به امروز - در بین تمام کارهای دیگر، کمترین درصد را به دست می‌آورد. لازم به ذکر است اینجا منظور از مطالعه، خواندن کتب علمی، دانشگاهی و درسی و تخصصی نیست. معلمان زیادی هستند که به صورت مداوم و براساس منابع جدید، دانش خودشان را روزآمد می‌کنند؛ از آن سمت ناگفته پیداست که کار اصلی یک دانش‌آموز «درس خواندن» است، یعنی مطالعه متون درسی و تخصصی. مطالعه در معنی عمومی، به خواندن کتاب‌های غیرتخصصی گفته می‌شود که فرد بدون نیاز به یادگیری یا مطالعه آنها و صرفاً براساس علاقه سراغشان می‌رود. اگر مبنای این تعریف قرار دهیم، متأسفانه نظام آموزشی ما «مطالعه گریز» که هیچ، بلکه رسماً «مطالعه ستیز» است. هر اقدامی برای مطالعه تا حد و حدود «بخشنامه» و «طرح» کوچک می‌شود. آموزش و پرورش ما علاقه زیادی به رزومه‌سازی و بیان‌سازی دارد و مطالعه غیردرسی هم گرفتار همین بیماری شده و به اغما می‌رود. نه در کتابهای درسی، نه در رویکرد فرامتنی هیچ‌نگاهی به مطالعه آزاد، مطالعه داستان و ادبیات وجود ندارد و این خلأ، روزی روزگاری به شکلی غیرقابل مهار یقه ما را خواهد گرفت. دو سه سال پیش قصد داشتم آزمونی طراحی و استاندارد کنم که در آن میزان مطالعه آزاد معلمان و منابع مطالعاتی آنها را بسنجم. این یادداشت که به اینجا رسید دلم خواست دوباره بروم سراغ همین برنامه. خدا را چه دیدید؟ شاید واقعاً بالاخره به یک نفر برخورد و کاری کند.

از تحول شغلی که تجربه کرده است

روایت زندگی رمی ژنه
تألیف و تدوین: ازبازاریابی
تألیف و تدوین: تانویسندگی

از کار هفتاد ساعته تا نویسندگی تمام وقت

«سرعت دیوانه‌وار شغل قبلی‌ام باعث شد به شکاف بین علایق و فعالیت‌م پی ببرم.» صنعت بیومتریک و امنیت دائماً در تلاطم است و سرعت کار در آنجا دیوانه کننده: «من خیلی شلوغ بودم، بیش از ۷۰ ساعت در هفته!» رمی در مواجهه با این بار عظیم، از این کار کناره‌گیری کرد و متوجه شد که نمی‌تواند این‌طور ادامه دهد: «من در آن سال‌ها که مدیرفروش بودم بار زیادی را تحمل می‌کردم؛ از یک جایی به بعد به خودم آدمم و دیدم به همان اندازه‌ای که لحظات حرفه‌ای خودم را می‌گذرانم، احساس ناخوشایند دارم و از شرایط ناراضی هستم...» سؤال بزرگ اینجاست که چطور می‌توانیم راه خودمان را پیدا کنیم و دست به شروع کار جدیدی بزنیم که تجربه‌ای نسبت به جزئیات آن نداریم؛ موقعیتی که باید بین شغل باثباتی که علاقه‌ای به آن نداریم و شغلی پرچالش که دوستش داریم، یکی را انتخاب کنیم! رمی در این شرایط دومی را انتخاب کرد.

تغییر مسیر برای نویسنده شدن

نوشتن از سال‌ها پیش یکی از دوستان قدیمی رمی بود. دوستی که برای مدتی کوتاه فراموش شده بود اما... «من یک مرد ادبی سرکش هستم. آنچه همیشه در آموزش دست داشتم نوشتن و خواندن بود. اینها فعالیت‌هایی است که من برای مدتی کنار گذاشته بودم و در آن زمان به آن برگشتم. با این حال نوشتن هرگز مرا رها نکرده بود!» رمی برای مدتی در خانه می‌ماند و از این فرصت برای رؤیایی دوباره به علاقه همیشگی‌اش استفاده می‌کند و چهارچوبی را برای اولین رمانش می‌نویسد. با این حال، این چرخش یک شبه اتفاق نیفتاد: «دو سه ماه تردید داشتم و بعد مسیر را آغاز کردم. به دنبال چیزی رفتم که دوستش داشتم. وقتی کارهای بسیاری را به صورت پیش‌فرض و از روی عادت انجام داده باشید، تمرین برای شروع کار جدید خرق عادت است و این آسان نیست.» از گم شدن نترسید و نگران نشوید کافی است همه چیز را رها کنید تا به علاقه خود دست پیدا کنید، وحشت نکنید، به توصیه رمی، اساساً تنها خطر رفتن به سمت «ناشناخته» است. رمی در این برهه از زندگی‌اش سؤال‌های خود را پرسید که راه را

فائزه آشتیانی
خبرنگار

هنگامی که سوار هواپیما می‌شوید، ناچارید از دروازه‌هایی عبور کنید، دروازه‌های امنی که باید بلیت خود را به آنها ارائه دهید و اجازه پرواز بگیرید؛ رمی ژنه در شغل قبلی خود مدیر پیش‌فروش، مسئول تهیه پیش‌نویس و مذاکره در مورد تمام پیشنهادات تجاری در سراسر جهان برای فروش این دروازه‌ها بود. پیش از این، رمی مدیر پیش‌فروش بود و بیش از ۷۰ ساعت در هفته کار می‌کرد. امروز همه چیزش را رها کرده تا با قلمش زندگی کند و یک نویسنده تمام‌وقت باشد!

برایش روشن کند: «از نظر روحی و جسمی، اگر این بار را تحمل کنم، آیا تا چند سال دیگر همین آدمی که هستم خواهم ماند؟»

گذران زندگی با قلم، یک واقعیت قابل قبول؟

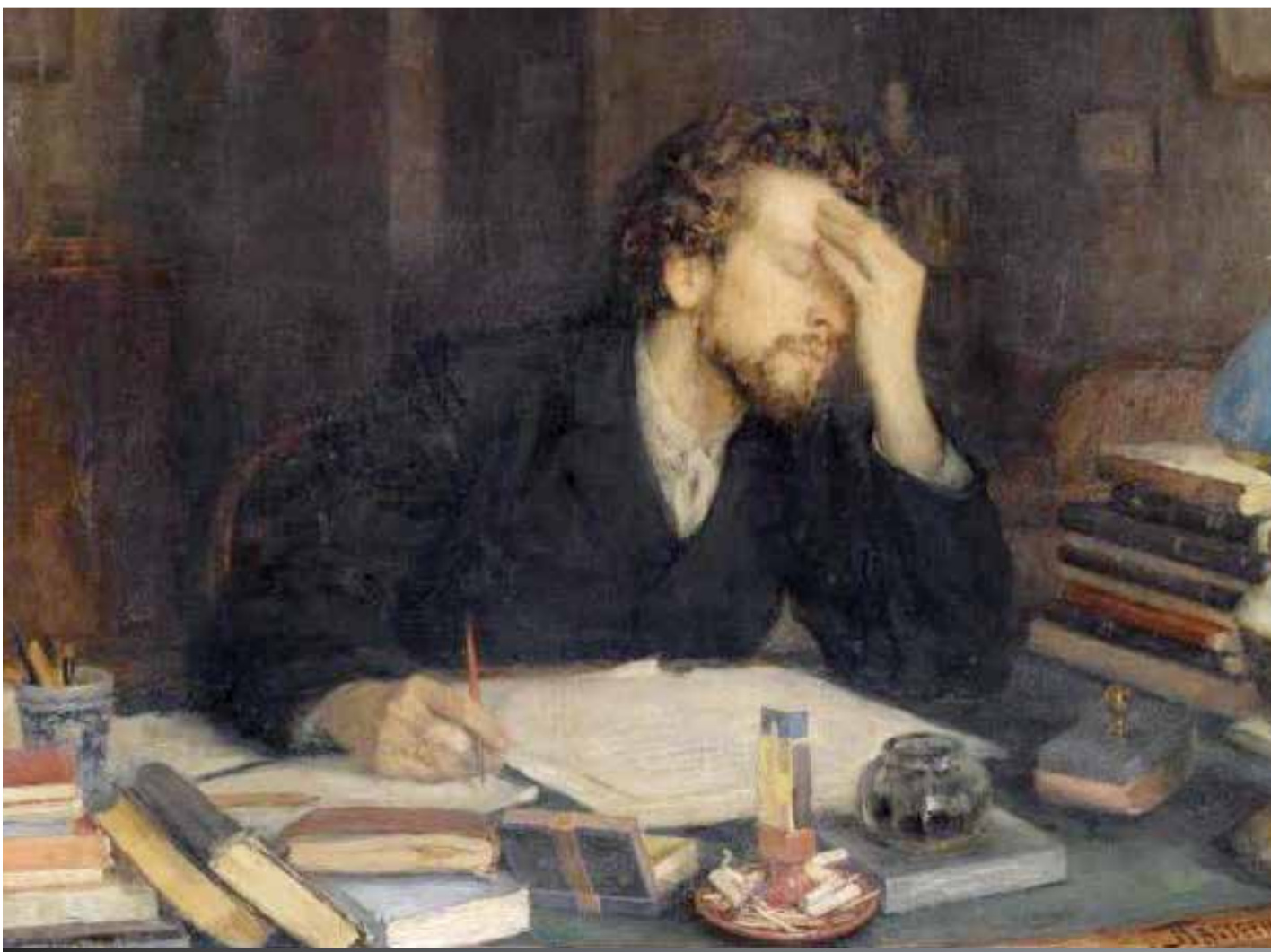
هدف رمی در حال حاضر این است که نوشتن را به یک فعالیت تمام‌وقت تبدیل کند تا بتواند در آن به طور کامل پیشرفت کند. او علاوه بر نوشتن دومین رمانش، برای یک مجله فرهنگی در لیسبون، شهری که با خانواده‌اش در آن زندگی می‌کند، مقاله می‌نویسد و البته با خوانندگان کتاب‌هایش ملاقات می‌کند، رمی تأکید می‌کند که بدون شک بهترین لحظه برای یک نویسنده، همین لحظات است: «همان زمانی که ما واقعاً با مردم به اشتراک می‌گذاریم و همیشه بسیار خوشایند است.» به طور خلاصه، از این تبدیل شغلی چه نتیجه‌ای می‌توانیم بگیریم؟ رمی می‌نویسد: «من اکنون موضوعاتی را انتخاب می‌کنم که می‌خواهم با آنها سروکار داشته باشم. نوشتن و تحقیق مرا مجذوب می‌کند. البته که از نقطه نظر اقتصادی، در وضعیت قبلی، من درآمد بسیار خوبی کسب می‌کردم که دیگر اینطور نیست، اما با همه اینها من احساس امنیت کمتر نمی‌کنم. باید در لحظه از زندگی لذت برد. چیزی که من امروز هر ثانیه تجربه می‌کنم.»

توصیه‌هایی برای نویسنده شدن

با گفتن اینکه کار سختی است، شروع کنید، از اول راه نباید خودتان رو گول بزنید که به دردمس بیفتید! واقعاً باید نوشتن را دوست داشته باشید و تا آخر راه بروید. مهمتر از همه، شما باید از این مسیر لذت ببرید. بر آنچه می‌خواهید منتقل کنید تمرکز کنید و سعی نکنید براساس یک روند حرکت کنید. لازم نیست برای راضی کردن تلاش کنید. فرض کنید حق با خوانندگان است و همه چیز را باید مثبت تلقی کرد. سعی نکنید توجیه یا متقاعد کنید. شما باید نفس نویسنده خود را ببلعید و اجازه دهید مردم خودشان را بیان کنند زیرا به هر حال همه آنها چیزی برای گفتن دارند! خوب گوش دهید و زیاد بخوانید. خواندن قطعاً در عملکرد بهتر شما تأثیرگذار است.

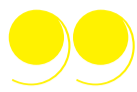
سرعت دیوانه‌وار شغل قبلی‌ام باعث شد به شکاف بین علایق و فعالیت‌م پی ببرم دو سه ماه تردید داشتم و بعد مسیر را آغاز کردم. به دنبال چیزی رفتم که دوستش داشتم. وقتی کارهای بسیاری را به صورت پیش‌فرض و از روی عادت انجام داده

باشید، تمرین برای شروع کار جدید خرق عادت است و این آسان نیست من اکنون موضوعاتی را انتخاب می‌کنم که می‌خواهم با آنها سروکار داشته باشم. نوشتن و تحقیق مرا مجذوب می‌کند؛ البته که از نقطه نظر اقتصادی، در وضعیت قبلی، من درآمد بسیار خوبی کسب می‌کردم که دیگر اینطور نیست، اما با همه اینها من احساس امنیت کمتر نمی‌کنم. باید در لحظه از زندگی لذت برد، چیزی که من امروز هر ثانیه تجربه می‌کنم



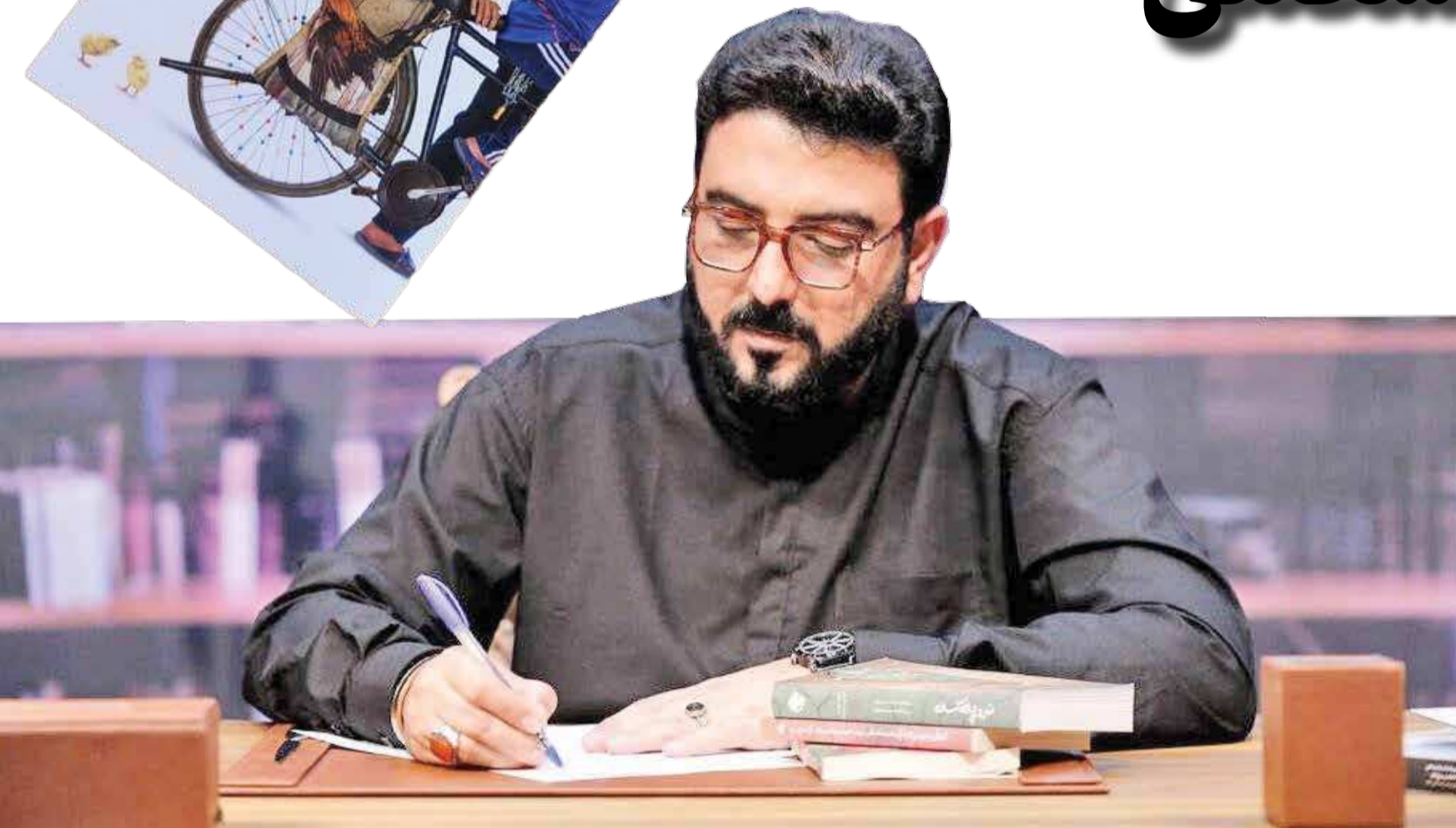
نظام آموزشی ما «مطالعه گریز» که هیچ، بلکه رسماً «مطالعه ستیز» است. هر اقدامی برای مطالعه تا حد و حدود «بخشنامه» و «طرح» کوچک می‌شود. آموزش و پرورش ما علاقه زیادی به رزومه‌سازی و بیان‌سازی دارد و مطالعه غیردرسی هم گرفتار همین بیماری شده و به اغما می‌رود

«گذار» یعنی راه سخت و پر پیچ و خم و ناهمواری کوهستانی. گذار مجموعه‌ای است از خرده‌روایت‌های من از دوران کودکی با دهه شصت



به بهانه انتشار «گذار» از حامد عسگری

راه سخت و پر پیچ و خم یک دهه شصتی



الهام قاسمی
خبرنگار

«گذار» با زیر عنوان خاطرات یک دهه شصتی تألیف شاعر، ترانه‌سرا و نویسنده ایرانی حامد عسگری است. نویسنده در این اثر طی چهار فصل و ۵۷ عنوان با قلمی شیوا و طنزآمیز به بیان پریشانی‌ها و دلمشغولی‌های دوران کودکی تا نوجوانی خود پرداخته است. زاویه دید کتاب اول شخص است و نویسنده توانسته با این زاویه دید هیجان‌ات و احساسات درونی شخصیت اصلی داستان یعنی خودش را به شکل محسوس و باورپذیری به مخاطب منتقل کند. این اثر پر قصه تاکنون در ۱۸۴ صفحه آن هم در شش نوبت چاپ توسط نشر مهرستان روانه بازار چاپ شده است.

«گذار» اسم اثر شماست. اولاً این اسم به چه معناست؟ ثانیاً اینکه عنوان و طرح جلد آن چگونه خلق شد؟

«گذار» یعنی راه سخت و پر پیچ و خم و ناهمواری کوهستانی. در خصوص طرح جلد لازم به ذکر است که طرح جلد ویرتینی از محتوای کتاب است. اینکه در انباری کتاب چه اطلاعاتی ثبت شده است. گذار مجموعه‌ای است از خرده‌روایت‌های من از دوران کودکی با دهه شصت.

با این پشتوانه اطلاعاتی، با مشورتی که با نشر مهرستان داشتیم به این نتیجه رسیدیم که طرح و تصویری برای اثر خلق کنیم که هم اشاره‌ای داشته باشد به محتوای کتاب و هم نمادی باشد از زیست یک پسر بچه در دهه شصت که نهایتاً شد تصویر روی جلد؛ تصویر پسر بچه، شلوار، دمپایی‌ها، دوچرخه و جورجین به اضافه فضای گرافیکی چند موتیف.

چطور تصمیم گرفتید که زندگینامه خودتان را ثبت کنید؟

این اثر زندگینامه من نیست. زندگینامه یعنی شرح و روایت زندگی یک فرد از دوران کودکی تا بزرگسالی جزء به جزء و با رعایت ترتیب زمانی.

روایت‌های من در «گذار» که از دوران کودکی تا نوجوانی است به صورت خطی و ترتیب زمانی نیست. در واقع گردنه‌ها و خاطراتی است از آن دوران.

اصلاً چهل سالگی سن زندگینامه نوشتن نیست، چون ما آخرین نسلی بودیم که ایام بی‌اینترنتی را دیدیم و الان هم وسط عصر تکنولوژی هستیم.

این دوره گذاره و لولایی بود که عده‌ای آن را پس زدند و سوختند و عده‌ای دیگر با آن همراه شدند و پیشرفت کردند. من خواستم برای هم‌نسل‌های خودم و شاید برای زبان فارسی و شاید برای پژوهشگری در آینده یک تاریخ شفاهی از دهه شصت و از اتفاق‌هایی که برای یک نوجوان در جنوب شرقی کشور رخ داده ثبت کنم. اینکه یک نوجوان بی‌دهه شصت درگیر چه وقایعی بوده، چه تجربه‌های زیستی‌ای داشته است.

چرا در اواخر کتاب عکس‌هایی از دوران کودکی تا مرحله جوانی گذاشتید؟

دو دلیل دارد؛ دلیل عقلی و دلیل دلی. دلیل عقلی این بود که وقتی من نویسنده یک مابه‌ازای تصویری به مخاطبم بدهم، ذهنش بسته می‌شود. در واقع خواستم تخیل مخاطبم را قوی کنم و کلمه بار عکس را بر دوش بکشد. دلیل دیگر اینکه متأسفانه بخش زیادی از آلبوم‌های خانوادگی ما رفت زیر آوار زلزله‌یم.

چرا تا دوران نوجوانی را نوشتید؟ آیا قصد ندارید که کتابی از خاطرات سال‌های جوانی بنویسید؟

اگر بخواهیم یک اتفاقی را به صورت خاطره تعریف کنیم باید یک زمانی از آن اتفاق گذشته باشد و یک غباری روی آن اتفاق بنشیند که تبدیل به خاطره شود و الا می‌شود گزارش، روزنوشت. در خصوص بخش دوم عرض کنم که فعلاً خیر.

شما که به ادبیات و نویسندگی علاقه‌مند بودید چرا رشته حقوق خواندید؟ و چرا بعدها انصاف ندادید و ادبیات نخواندید؟

چون پیشنهاد پدرم بود. پدرم گفتند که رشته‌ای انتخاب کن تا از طریق آن کسب معاش کنی. پدرم را به خاطر این پیشنهاد دعا می‌کنم. به قول حسن حسینی «شاعری وارد دانشکده شد ذوقش را به نگهبانی داد». عموماً آنهایی که یک تعریفی از ادبیات دارند و وقتی وارد دانشگاه می‌شوند تو ذوقشان می‌خورد.

چون آنچه در دانشگاه می‌گذرد با تصویر ذهنی‌ای که فرد از رشته ادبیات ساخته است مغایرت دارد. دو واحد اخوان می‌خواند و ۵ واحد مثنوی و... همین. من از اینکه حقوق خواندم راضی هستم. چون رشته حقوق ذهن دانشجو را ذهنی بسیار محاسبه‌گر و تحلیلی‌گر با گزینه‌های متعدد بارمی‌آورد. یعنی یک حقوقدان به یک مسأله با ده عینک

نگاه می‌کند؛ کیفری، قضایی، خانوادگی و... بعد از فارغ التحصیلی چند ماهی از این رشته کسب درآمد کردم اما بعدها فهمیدم که آدم کار حقوق نیستم. چون با احترام به اهل حقوق و از دیدگاه من، فکر می‌کردم که من دارم از اختلاف بین دو آدم کسب روزی می‌کنم و این امر برای من خوشایند نبود.

هرگز در صدد انصراف از رشته حقوق نبودم و تا پایان لیسانس این رشته را دوست داشتم. خاطرات ثبت شده در کتاب به صورت پراکنده است و ترتیب و توالی زمانی در آن رعایت نشده است. آیا این اتفاق به عمد بوده یا خیر؟ بله. چون هر کدام از خاطرات مستقل هستند و به هم مربوط نمی‌شوند و احساس کردم اگر به ترتیب زمانی بگویم مخاطب خسته شود.

در واقع این پراکندگی یک تیزر از دوران کودکی من است. در فصل ۴ کتاب اشاره کردید که به این قصد به حوزه علمیه رفتید و طلبه شدید که با تفکر و سبک زندگی ائمه آشنا بشوید.

حال پس از گذشت چند سال با توجه به اینکه به آرزوی خودتان یعنی نویسندگی رسیدید درصدد این برنیامدید که به شرح زندگی یکی از ائمه بپردازید و اثری در حوزه ادبیات آیینی خلق کنید؟ همین الان پلاک و طرح دورمان را دارم.

کی راجع به حضرت علی(ع) و دیگری در مورد سیدالشهدا(ع). در قالب رمان.

چرا داستان کتاب را با لهجه بومی نوشتید، حداقل دیالوگ‌ها را تا خواننده با لهجه بوم آشنا بشود؟

به سه دلیل؛ اولاً که حروف چین اذیت می‌شد. دوماً چون آنچه در دانشگاه می‌گذرد با تصویر ذهنی‌ای که فرد از رشته ادبیات ساخته است مغایرت دارد. دو واحد اخوان می‌خواند و ۵ واحد مثنوی و... همین. من از اینکه حقوق خواندم راضی هستم. چون رشته حقوق ذهن دانشجو را ذهنی بسیار محاسبه‌گر و تحلیلی‌گر با گزینه‌های متعدد بارمی‌آورد.

یعنی یک حقوقدان به یک مسأله با ده عینک نگاه می‌کند؛ کیفری، قضایی، خانوادگی و... بعد از فارغ التحصیلی چند ماهی از این رشته کسب درآمد کردم اما بعدها فهمیدم که آدم کار حقوق نیستم. چون با احترام به اهل حقوق و از دیدگاه من، فکر می‌کردم که من دارم از اختلاف بین دو آدم کسب روزی می‌کنم و این امر برای من خوشایند نبود.

زیباترین و تلخ‌ترین خاطره کتاب از منظر شما؟

تلخ‌ترین خاطره این بود که کتاب اولم یک مجموعه غزل بود که نشر ودیعت در کرمان چاپ کرد. از ۱۰۰۰ چاپ ۳۰۰ تا به من داد. در آن زمان دانشجو بودم. کتاب‌هایم را می‌ریختم درون کوله‌پشتی و می‌رفتم انقلاب و به عابری می‌گفتم کتاب شعر می‌خرید؟ اکثر آن‌ها می‌خریدند. چند تا کتابفروشی گفتند که کتاب‌هایت را امانی بذار بفروشیم نصف نصف. گذاشتم و ده روز یکبار پیگیر بودم.

شد اسفند ماه و عازم بم بودم و نیازمند پول. پیگیر شدم کتاب‌ها را نفروخته بودند. گفتند پایان سال است و نوبه انبارگردانی، کتاب‌هایت را ببر. گرفتشان و با بغض ریختم در کانالی پشت مترو صادقیه. زیباترین خاطره: در کابل بودم که شنیدم اهالی افغانستان کتاب‌هایم را خوانده‌اند. برخی از آنها به تاکسی‌های مشهد سفارش کردند که کتاب «خال سیاه عربی» را بخرند و بفروشند هرات و آنها در کابل تحویل بگیرند.

آیا در صدد این نیستید که یک سفرنامه تاریخی فرهنگی درباره شهر خودتان - بم - بنویسید؟

آدم که به سرزمین خودش سفر نمی‌کند. آدمی به شهر خودش برمی‌گردد. البته یک رمان در دست نگارش دارم که در سرزمین بم و کرمان و در فضای قاجار اتفاق می‌افتد. شخصیتی است که طی یکسری اتفاقات جذاب و هیجان‌انگیز از بم به تهران می‌آید و وارد دربار می‌شود. در واقع اثری است در معرفی خرده‌فرهنگ‌ها و آداب و رسوم و حتی لایه‌های شهر بم.

در حال حاضر چه اثری در دست نگارش دارید؟

در حال حاضر در حال نوشتن یادداشت‌های سفرم به نیویورک هستم که ان‌شاءالله به‌زودی توسط نشر مهرستان روانه بازار چاپ می‌شود.



چون هر کدام از
خاطرات مستقل
هستند و به هم
مربوط نمی‌شوند و
احساس کردم اگر به
ترتیب زمانی بگویم
مخاطب خسته
شود. در واقع این
پراکندگی یک تیزر
از دوران کودکی من
است



چند قطره سرخ بر جاده‌های آبی جنوب

یک کتاب پر حاشیه خوب

فاطمه خانعلی‌زاده
خبرنگار



قلم نادر ابراهیمی را نمی‌توان از سه مفهوم جدا کرد: وطن، مذهب و عشق. «بر جاده‌های آبی سرخ» هم با این سه مضمون عجین شده است. داستان در دوران حکومت زندیه روایت می‌شود.

در این دوره در جنوب ایران دلاورمردی زندگی می‌کند، به نام «میرمهنّا دغابی» که در مقابل انگلیسی‌ها و هلندی‌هایی که قصد دارند از راه دریا با کشتی‌هایشان به خاک ایران بیایند و استعمار تازه‌ای بنا کنند، قد علم می‌کند و فکر مبارزه با بیگانگان خواب شب را از او گرفته است.

سر دیگر روایت اما در دربار کریم‌خان زند می‌گذرد به واسطه شوهرخواهر میرمهنّا که مشاور معتمد کریم‌خان است و تلاش‌های او برای یکپارچگی و وطن.

داستان در پنج کتاب نوشته شده است. مخاطب گاهی در اصفهان است و گاهی در ریگ همپای هم‌زمان هم‌پیمان میرمهنّا. نمی‌توان از این کتاب حرف



و ماندگارش را بی‌هیچ دردسری ساخت و مرا و میرمهنّای مظلوم مرا و دریای مقدس جنوب وطن مرا فرو نهاد...» مخاطب اما تا کتاب را در دست دارد مجذوب روایت و مغلوب شخصیت میرمهنّا تا انتها با داستان پیش می‌رود و بر تصویری که نادر ابراهیمی می‌سازد، تکیه اعتماد می‌زند. از حاشیه‌های کتاب که بگذریم بر جاده‌های آبی سرخ از جهاتی با آتش بدون دود، دیگر اثر مهم نادر ابراهیمی هم قابل قیاس است. بُعد حماسی این کتاب بیشتر است اما شاعرانگی کمتری نسبت به آتش بدون دود دارد.

حضور زنان مبارز در این کتاب هم به چشم می‌خورد و بسیار از جنگاوری زنان جنوبی گفته می‌شود اما انگار وزنه مردانه داستان سنگین‌تر است و زنان زیر سایه اقدامات مردان قرار می‌گیرند.

در آتش بدون دود مارال هم دوشادوش آلتی می‌آید و اقدامات عملی‌اش کمتر از آلتی نبود اما در اینجا به نظر می‌رسد سلیمه، همسر میرمهنّا فقط ابزاری است جهت بیان کردن افکار درونی میرمهنّا در قالب گفت‌وگو. در کل، کتاب در جذابیت روایی و کشش داستانی ذره‌ای از آتش بدون دود عقب نمی‌ماند و مخاطب را با قدرت تا انتها با خود می‌کشاند.

زد و از مقدمه پر حاشیه نادر ابراهیمی در ابتدای کتاب حرفی نزد. نادر ابراهیمی در مقدمه کتاب می‌نویسد: «بر جاده‌های آبی سرخ عین واقعیت نیست؛ چرا که هیچ داستانی نمی‌تواند عین واقعیت باشد و هیچ واقعیتی هم نمی‌تواند عین واقعیت دیگر... سخت کوشیده‌ام هیچ اثری را که در ارتباط با این مجموعه حوادث وطن ماست و امکان دسترسی به آنها وجود داشته است، نادیده نگذارم.» در این شکی نیست که بر جاده‌های آبی سرخ راوی بخشی تلخ از تاریخ این سرزمین است.

اما تخیل نادر ابراهیمی در قهرمان‌سازی از شخصیت اصلی داستان چقدر نقش داشته است؟ راجع به شخصیت میرمهنّا در طول این سال‌ها اظهار نظرهای ضد و نقیضی شده است.

برخی عقیده دارند که شخصیت میرمهنّا به بی‌نقصی و طهارتی که نادر ابراهیمی عقیده داشته، نبوده است. طبق نوشته خود نادر ابراهیمی در مقدمه، یکی از این افراد ابراهیم حاتم‌ی کیا است. این کتاب در ابتدا به صورت یک فیلمنامه شانزده بخشی نوشته شده بود که قرار بود ابراهیم حاتم‌ی کیا آن را بسازد اما این قرار هیچ‌گاه محقق نشد. «رفت و به کار و زندگی خود رسید و فیلم‌های به راستی زیبا



از حاشیه‌های کتاب که بگذریم بر جاده‌های آبی سرخ از جهاتی با آتش بدون دود، دیگر اثر مهم نادر ابراهیمی هم قابل قیاس است. بُعد حماسی این کتاب بیشتر است اما شاعرانگی کمتری نسبت به آتش بدون دود دارد.

پشت هر در رازی است

سابو از دالان‌های تودرتوی ارتباطات می‌گوید

لادن عظیمی
خبرنگار



به موجودی رازآلود بدل کرده و سراسر رمان ارتباط تنگاتنگی با راز خانه امرنس و در نتیجه شخصیت مرموز خود او دارد. در حقیقت این بسته بودن در خانه نوعی اعلام قطع ارتباط عمیق با آدم‌های جهان بیرون از خانه است.

امرنس اگرچه شخصیتی عاطفی دارد اما نقابی از سنگدلی و بی‌تفاوتی به چهره زده است. در حقیقت او هراس خود از برقراری رابطه و پیوندی عمیق را در پس این نقاب پنهان کرده است. کتاب در ظاهر خالی از اوج و فرودها و تعلیق‌های کلاسیک است اما به دلیل کاویدن درونیات شخصیت‌ها و به چالش کشیدن عواطف بشری تمام حواس را به خود معطوف می‌کند. در واقع سابو با تصویر کردن دقیق امرنس در قالب کلمه، شخصیتی را به مخاطبش معرفی می‌کند که نمونه آن را کمتر دیده است؛ شخصیتی که با وجود ظاهر خالی از تعلیق کتاب در بخش‌های ابتدایی، مخاطب را مشتاق به ادامه دادن می‌کند. اما علاوه بر راز سر به مهر امرنس، یکی دیگر از دلایل کشش این رمان ریتم سریع آن است.

گویا سابو به درستی دریافته است که باید ضرباهنگ تند را در بازتعریف بخشی از زندگی‌اش به کار بندد تا مخاطبش به کسالت دچار نشود. بخش‌های پایانی اثر نیز ترکیبی از ریتم تند و تعلیق است. ماگدا سابو به بهترین شکل ممکن پایان را رقم زده است؛ پایانی که آشکارکننده تضادها و تعارض‌هاست، پایانی که نشان می‌دهد روابط انسانی تا چه اندازه غیر قابل پیش‌بینی و پیچیده است، پایانی که بهتر است بیش از این در مورد آن صحبت نکنم.

«در» راه ورود است؛ راه ورود به دنیایی که از آن دیگری است، ورود به دنیایی که ما در ابتدا چیزی از آن نمی‌دانیم و تا آن دیگری در راه روی ما ننگشاید، همچنان در بی‌خبری به سر خواهیم برد. همین مفهوم از واژه «در» در رمان «در» ماگدا سابو به نمادی تبدیل شده است برای بیان و تصویر کردن «ارتباط». ماگدا سابو بانوی نویسنده مجارستانی در این رمان به ماجرای از زندگی خود در قالب رمان پرداخته است که در لایه‌های زیرین آن وارد دالان‌های پیچیده روان آدمی می‌شود. سابو که خود حقیقتی‌اش و نه خود نویسنده‌اش، عهده‌دار روایت است، در این کتاب برهه‌ای از زندگی‌اش را روایت می‌کند که آدمی مرموز وارد آن می‌شود. او که بعد از دوره‌ای ممنوعیت از نوشتن، رفع ممنوعیت می‌شود و دوران اوج شهرت و نویسندگی‌اش فرا می‌رسد، ناگهان درمی‌یابد که همسرش به بیماری سختی مبتلا شده است. از این رو برای رتق و فوق امور مجبور می‌شود خدمتکار زنی به نام «امرنس» را استخدام کند. امرنس آدم مرموز قصه ماست. هیچ‌کس تا به حال درون خانه او را ندیده است. او تمام قرار ملاقات‌ها و دیدارهایش را روی بالکن خانه‌اش برگزار می‌کند و «در» اصلی ورود به منزلش را به روی همه بسته است.

این خانه اسرارآمیز، امرنس را برای همه

فکر «بلبل» همه آن است که گل شد یارش

با «بلبل» در فرانسه سال‌های جنگ جهانی دوم زیست خواهید کرد

الهام اشرفی
نویسنده



توسط ارتش آلمان و حضور گسترده آلمانی‌ها در فرانسه، مجبورند مدتی با هم زندگی کنند. رمان با پرداختن به سرگذشت این دو خواهر خوانده را کم‌کم درگیر جنگ می‌کند و خواننده به خودش می‌آید و متوجه می‌شود دارد پایه‌های شخصیت‌های کتاب در پارسی و به‌طور کلی در فرانسه، در صف غذاهای جیره‌بندی‌شده و در سرمای استخوان‌سوز آنجا، بی‌هیچ سوخت و لباس مناسبی زندگی می‌کند، زندگی نه، دست‌وپا زدن برای ساعتی بیشتر زنده ماندن. شخصیت‌های رمان بحق شخصیت‌هایی پویا هستند، زنان و مردانی که اوایل روایت رفتارهایی معمولی و حتی از سر غرور دارند، اما کم‌کم و با پیشروی جنگ و فرازونشیب‌هایی که از سر می‌گذرانند، تغییر می‌کنند، سخت می‌شوند، عشق‌هایی را تجربه می‌کنند، که شاید در زندگی عادی، اصلاً اهمیتی به کیفیت و عمق آن نمی‌دادند، ولی در بالا و پایین‌های تحمیلی دوران جنگ به بینش جدیدی از زندگی می‌رسند و خواننده بی‌اینکه متوجه شود، درگیر درون‌مایه نهفته در رمان می‌شود.

رمان بلبل پرچم است، ۷۱۰ صفحه، اما بسیار خوش‌خوان و پرتعلیق است. شروعش که کنید، نمی‌توانید زمین بگذاریدش. شخصیت‌های کتاب در هر صفحه و در هر بخش، با چالش‌های تحمیلی جدید و البته تلخی مواجه می‌شوند، یعنی هرگاه شما با خودتان فکر کنید؛ دیگر از این بدتر نمی‌شود، با حادثه و چالشی جدید، غافلگیر می‌شوید. قسمت زیادی از روان و خوشخوان بودن رمان، مدیون ترجمه روان خانم «آفاق زرگریان» است. مترجم علاوه بر ترجمه روان، به لطایف‌الهی از پس ممیزی‌ها برآمده و با انتخاب کلمات و ترکیب جملات مناسب، اتفاق‌های رمان را حذف نکرده، بلکه به روشی مناسب ترجمه کرده است.

«اگر من در زندگی طولانی‌ام چیزی یاد گرفته باشم، این است که ما با عشق می‌فهمیم می‌خواهیم چه کسی باشیم؛ در جنگ می‌فهمیم چه کسی هستیم.» این اولین پاراگراف از رمان پرچم «بلبل» اثر کریستین هانا (متولد ۱۹۶۰ میلادی)، نویسنده پرکار امریکایی، است. از همین اولین جمله‌ها آشکار است با شخصیتی مواجهیم که هم زندگی طولانی‌ای را از سر گذرانده و هم عشق و هم جنگ را تجربه کرده است. پس ما به‌عنوان خواننده با همین قلب حرفه‌ای داستانی، سُر می‌خوریم در قصه‌ای پرکشش. قصه‌ای که با خواندن آن در هر فصل و حتی در هر صفحه، با حادثه و گره‌های جدید مواجه می‌شویم. چرا؟ چون نویسنده، به قصه‌ای در دل جنگ جهانی دوم پرداخته است؛ جنگی که به‌خاطر هولناک بودنش و نیز به‌خاطر فجایع غیرانسانی عجیبی که در طی آن رخ داد، سرشار از قصه و ماجراست و طی سال‌های اخیر سوز و فیلم‌سازها و نویسندگان بسیاری بوده است. اما به‌نظر من نکته‌ای که این رمان را برجسته می‌کند این است که؛ بیشتر فیلم‌ها و کتاب‌های مربوط به جنگ دوم، به ماجراهای البته هولناک اردوگاه‌های یهودی‌های سراسر اروپا، که توسط نازی‌های آلمان برپا شده بودند، پرداخته‌اند. ولی کریستین هانا، در رمان «بلبل» به روایت سرگذشت دو خواهر ساکن فرانسه پرداخته است. دو خواهر، ویان و ایزابل، که اتفاقاً به‌خاطر سرگذشت تلخ ناخواسته زندگی‌شان رابطة خواهری خوبی با هم ندارند، ولی به‌اجبار روزگار و بعدتر به دلیل شروع جنگ دوم و اشغال فرانسه

رمان بلبل پرچم است، ۷۱۰ صفحه، اما بسیار خوشخوان و پرتعلیق است، شروعش که کنید، نمی‌توانید زمین بگذاریدش. شخصیت‌های کتاب در هر صفحه و در هر بخش، با چالش‌های تحمیلی جدید و البته تلخی مواجه می‌شوند

کتاب در ظاهر خالی از اوج و فرودها و تعلیق‌های کلاسیک است اما به دلیل کاویدن درونیات شخصیت‌ها و به چالش کشیدن عواطف بشری تمام حواس را به خود معطوف می‌کند





کتاب

هر آنچه که در رابطه با کتاب می‌خواهید بدانید



گشتی در نشر مهرسا

«جوجه بغلی» و «فقط پنج دقیقه دیگه»

معرفی دو کتاب از انتشارات مهرسا:

زهرا بزرگ‌زاده
روانشناس کودک

قبل از اینکه در مورد این دو کتاب حرف بزنم می‌خواهم یک خبر خوب راجع به کتاب‌های نشر مهرسا بدهم و آن اینکه در انتهای هر کتاب لینکی تعبیه شده که با اسکن آن می‌توانید به نسخه صوتی کتاب دست پیدا کنید. دسترسی به خوانش صوتی کتاب مزیتی بی‌نظیر است، مخصوصاً برای سرگرم کردن کودکان کلافه در اتومبیل! خب کتاب اول، جوجه بغلی است که جد آدامسون آن را نوشته و مریم عظیمی به خوبی آن را ترجمه کرده است.

این کتاب در مورد پرنده‌ای است که بال‌های زیادی بلند دارد و نمی‌تواند پرواز کند، او با همه فرق دارد و در نتیجه فکر می‌کند هیچ کس دوستش ندارد و نمی‌تواند هیچ دوستی پیدا کند، تا اینکه روزی یکی از حیوانات جنگل را در آغوش می‌گیرد! از آن به بعد هم حیوانات جنگل و هم خود جوجه، می‌فهمند که چقدر بال‌های بلند به درد بغل کردن می‌خورد، در نتیجه از آن پس، هر حیوانی غمگین یا شاد است دلش می‌خواهد برود بغل جوجه بغلی! کم‌کم به این واسطه جوجه با بقیه حیوانات جنگل دوست می‌شود و می‌شود سنگ صبور و گوش شنوای آن‌ها! او به درددل حیوانات گوش می‌کند و آن‌ها را دلداری می‌دهد.

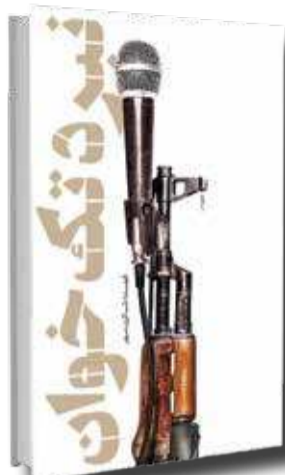
همین دوستی برای او به بال پرواز هم تبدیل می‌شود و پرنده‌گان همگی زیر بال‌های او را می‌گیرند تا پرواز را تجربه کند! این کتاب برای سنین ۳-۵ سال مناسب است و مضمونش دوست‌یابی و پذیرفتن تفاوت‌هاست.

شاید با این مضامین هزار کتاب کودک داشته باشیم اما داستان‌هایی مثل جوجه بغلی که غیرمستقیم و در قالب داستان سعی می‌کنند تلنگری به کودکان خجالتی یا متفاوت بزنند، اغلب مفیدترند. فقط پنج دقیقه دیگه، کتابی از مارتا آلتس و ترجمه عطیه سادات آل حسینی است.

شاید بتوانم بگویم این کتاب یکی از جدیدترین موضوعات کتاب کودک را دارد. مفهوم زمان برای کودکان تدریجی جا می‌افتد و اولش در حدود سنین ۲-۴ سال به وفور آن را اشتباه به کار می‌برند. مثلاً می‌گویند ما دیروز به مسافرت رفتیم در حالی که ماه پیش سفر بوده‌اند. اما پس از آن کم‌کم ساعت را یاد می‌گیرند، روزهای هفته و فصل‌ها را می‌آموزند و مفهوم زمان آرام آرام برایشان مشخص می‌شود.

اما کتاب فقط پنج دقیقه دیگه، مفهوم نسبیّت زمان و وابسته بودن گذر زمان به احساسات ما را از دیدی کودکانه بیان می‌کند و این، بی‌نهایت برای کودکان ۴ تا ۶ سال همراه با تجربه «عه! من هم همینطور!» است.

به علاوه که در این کتاب بر ارزش صبر کردن، تجربه محیط گرم خانوادگی و داشتن فعالیت مشترک با والدین نیز تأکید شده است.



نبرد بخوان!

راهنمای عملی حیف کردن یک سوژه بکر و عالی

مصطفی جواهری
آموزگار

اول بهمن ماه سال ۱۳۶۵، صدام سه راه بازار قم را بمباران هوایی می‌کند. یک مینی‌بوس متشکل از دانش‌آموزان گروه سرود مدرسه قطب راوندی به همراه معلم شان که برای اجرا به سینما تربیت رفته بودند، در راه بازگشت به شهادت می‌رسند. می‌بینید چه سوژه خوبی داریم برای روایت؟ یک موقعیت دراماتیک قهرمانانه که پیوند لطیفی با جنگ دارد. لطافتی از جنس تلاقی هنر و نوجوانی.

اما نتیجه؟ نتیجه اینکه متأسفانه با یک اثر ضعیف، کلیشه‌ای، اشتباه و بی‌اصالت روبه‌رو هستیم. اول؛ ضعیف چون در خلق شخصیت‌ها، کتاب ناتوانی پیش رویمان است؛ شخصیت‌هایی که پا را فراتر از تیپ نمی‌گذارند و تصویر بدیع و تازه‌ای نشان مخاطب نمی‌دهند.

دوم؛ کلیشه‌ای چون نوجوان راوی داستان، همان تصویر کلیشه‌ای است که از یک پسر نوجوان همیشه ترسیم شده است.

واگویی‌های درونی تکراری، تعاملات تکراری، رفاقت‌های تکراری واز همه بدتر، عاشق شدن‌های تکراری.

البته اگر این کلیشه و تکرار بر مبنای واقعیت پسران نوجوان باشد، باز جای تأمل دارد. اما تمام تصویری که از یک پسر نوجوان به تصویر کشیده می‌شود، بیش از آنکه یک پسر نوجوان باشد، یک دختر نوجوان است که شبیه پسران رفتار می‌کند و دلیل این امر هم احتمالاً به نداشتن تجربه زیسته یک پسر نوجوان، برای نویسنده است که البته موضوعی بدیهی است، چون نویسنده یک خانم است.

سوم؛ اشتباه چون طرح داستانی غلط دارد. کشتار دسته‌جمعی یک محله در یک شهر مذهبی، به تنهایی توانمندی پیرنگ بودن چندین فیلم و سریال و کتاب دارد. حالا به آن شهادت این گروه سرود را هم اضافه کنید.

اما نویسنده به گونه‌ای گام‌های داستان را طراحی کرده است که وقتی کتاب تمام می‌شود، با یک علامت سؤال و حالتی پرابهام مواجه هستیم که: «خب چرا زودتر سراغ این نقطه اوج نیامدی؟»

و حالا که آنقدر دیر آمدی، چرا اینطور ره‌ایش کردی؟ «چهارم؛ بی‌اصالت چون هیچ رنگ‌وبوی مشخصی از بوم و جغرافیا و جهان داستان در کتاب وجود ندارد؛ غیر از چند اشاره کم‌اهمیت به شهر قم، خبری از لهجه قمی، بافت و ساختار شهری قم، مناسبات فرهنگی اهالی قم و دیگر جزئیات شهروندی و شهرمندی قم وجود ندارد. کتاب نبرد تک‌خوان، یک نبرد بدخوان است. نبردی که قهرمان‌پرور است اما قهرمانش را سوزانده است. نه در آتش مینی‌بوس بمباران شده؛ که در آتش ضعیف بودن کتاب.

یک مجموعه خوشمزه

همه چیزهایی که می‌شود از یک کتاب رئال نوجوان یاد گرفت

مریم رحیمی پور
دبیر نگارش

چند سال پیش یکی از بچه‌های مدرسه برایم در مورد کتابی به اسم «منتقد کوچک» نوشته بود. داستان دختری که عاشق غذاها و آشپزی است و دلش می‌خواهد منتقد غذا بشود اما مادر و پدرش مخالف هستند. خط اصلی داستان ایده نوآورانه‌ای نداشت ولی شخصیت اصلی به نظرم جدید و جذاب بود.

چند بار اسم منتقد کوچک را این طرف و آن طرف جست‌وجو کردم تا کتاب را تهیه کنم و بخوانم اما پیدایش نکردم.

امسال خیلی اتفاقی توی کتابخانه مدرسه دیدمش و تازه متوجه شدم که چرا پیدایش نمی‌کردم. منتقد کوچک در حقیقت اسم جلد اول مجموعه سه جلدی «چهار ستاره» بود و ماجراهای دختر عاشق غذا بیشتر از یک جلد ادامه داشت.

وقتی شروع به خواندن کردم، باورم نمی‌شد این قدر دوستش داشته باشم.

از زمان خواندن یادداشت‌ها شاکردم، می‌دانستم مادر و پدر «گلادیس»، شخصیت اصلی داستان، با اینکه او منتقد غذا باشد مخالفند ولی همیشه از خودم می‌پرسیدم چرا؟ پدر و مادرها که باید از پیشرفت بچه‌هایشان خوشحال باشند. احساس می‌کردم باید پای یک پدر و مادر دیوانه مثل مال و ماتیلدا وسط باشد، ولی این‌طور نبود. والدین گلادیس آدم‌های معقولی بودند، حتی به نظرم دلیلشان برای مخالفت با گلادیس هم منطقی بود.

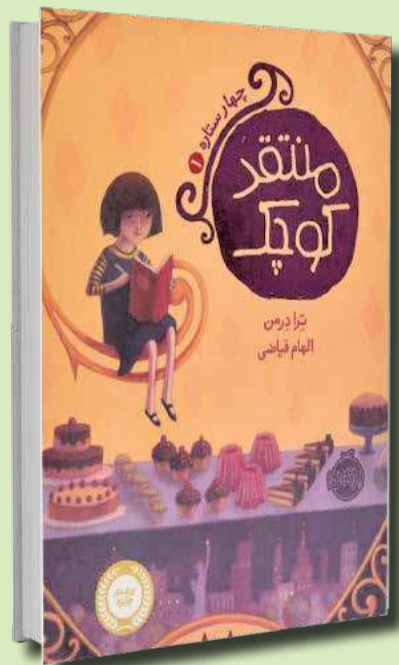
دخترک کلاس ششمی داستان، شخصیت درونگرا و گوشه‌گیری داشت. تقریباً هیچ دوستی نداشت و به چیزی جز آشپزی علاقه‌ای نشان نمی‌داد. مادر و پدرش هم اعتقاد داشتند او باید تلاش کند مثل بچه‌های دیگر باشد؛ دوست‌های جدید پیدا کند، میهمانی تولد برود و بازی‌های کامپیوتری انجام دهد، ولی در ذهن گلادیس فقط غذا و آشپزی وجود داشت. بعد از اتفاقات متعدد و حضور یک معلم دوست‌داشتنی و حمایتگر در داستان، گلادیس به طور اتفاقی در روزنامه نیویورک استاندارد استخدام می‌شود تا نقد غذا بنویسد. فقط مشکل اینجا است که یازده سالش است و خانواده‌اش از او حمایت نمی‌کنند و اصلاً خبر ندارند که دخترشان منتقد غذا شده است و او نمی‌تواند به تنهایی به هر رستورانی برود و غذاها را امتحان کند. برای همین شروع به نقشه ریختن کرده و در این مسیر برای رسیدن به هدفش دوستان جدیدی پیدا می‌کند؛ همپیمانانی که از رازش خبر دارند و گلادیس را برای رساندن به آرزویش همراهی می‌کنند. به نظرم جالب‌ترین بخش داستان همین‌جا است که گلادیس برای رسیدن به هدفش مثل بقیه بچه‌های فیلم‌ها و کتاب‌های امریکایی، نقشه‌های ماورایی فرار از خانه نمی‌کشد. اول انتظار داشتیم او هم یک روز از مدرسه بیرون بیاید و کوله‌اش را روی دوشش ببندد و تنهایی و یواشکی به نیویورک برود، ولی این‌طور نمی‌شود. گلادیس مثل همه بچه‌های معمولی دنیا سعی می‌کند از امکانات موجود مانند اینکه خانواده‌اش را راضی کند که به آن رستوران بروند، از خاله جوانش کمک بخواهد، میهمانی تولد دوستش را در آن رستوران برگزار و کلاً از همه امکانات موجود در اطراف که نیازمند ماجراجویی‌های عجیب و غریب نیست استفاده کند و همین او را بیشتر شبیه بچه‌های واقعی می‌کند.

داستان ادامه پیدا کرده و تقریباً تا پایان مجموعه پدر و مادر گلادیس از شغل مخفیانه او خبر ندارند اما همین شغل باعث می‌شود گلادیس دختری اجتماعی و عضو گروه‌های دوستی بیشتری شود، رابطه بهتری با پدر و مادرش داشته باشد و حتی تا اندازه‌ای به خاله‌اش کمک کند. ما هم در فرایند رشد گلادیس با او همراه هستیم. انتهای کتاب، او دیگر آن دختر گوشه‌گیر اول نیست و لذتبخش‌ترین بخش کتاب همین‌جا است که در کنار هم بزرگ شدنش را تماشا کردیم، درست شبیه تجربه سال‌های نوجوانی خودمان.

حین خواندن مجموعه چهار ستاره، جدای اینکه به لذت زایدالوصفی دست یافتیم، با خودم فکر کردم چه خوب می‌شد اگر والدین و مربی‌ها بیشتر کتاب نوجوان می‌خواندند. خواندن داستان دختری مثل گلادیس به من کمک کرد نوجوان‌هایی که اخلاق و روحیاتی شبیه او دارند را بهتر درک کنم. در بخش‌هایی از داستان، رفتارهای معلم و برایم الگوی مهمی بود و تلاش می‌کردم اشتباهات احتمالی والدینش را تکرار نکنم و این تقریباً خاصیت همه کتاب‌های رئال نوجوان است.

یکی از مهم‌ترین نکات داستان این بود که برخلاف تصور والدین گلادیس، رشد او در علاقه‌اش نهفته بود. گلادیس از طریق بازی‌های کامپیوتری یا اردوهای تابستانی به رشد اجتماعی موردنظر پدر و مادرش دست پیدا نکرد، بلکه از طریق علاقه‌اش به آن رسید. چیزی که اغلب ما از آن غافل می‌شویم این است که شاید علاقه نوجوان‌ها به چیزهای مختلف اعم از کتاب خواندن، نقاشی کشیدن، فیلم دیدن، آواز خواندن و... دقیقاً همان مسیر رشدشان است و قطار زندگی‌شان از آن ریل‌هایی که ما برایشان ساخته‌ایم، عبور نمی‌کند.

از خانم «ترا درمن» بابت نوشتن این مجموعه ممنونم. مجموعه «چهار ستاره» برای من در صدر لیست خوشمزه‌ترین کتاب‌های دنیا جای می‌گیرد. جدای همه چیزهایی که از آن کتاب یاد گرفتم، خواندن کتابی در مورد غذاها از خوردن آن غذاها هم لذتبخش‌تر است.



چیزی که اغلب ما از آن غافل می‌شویم این است که شاید علاقه نوجوان‌ها به چیزهای مختلف اعم از کتاب خواندن، نقاشی کشیدن، فیلم دیدن، آواز خواندن و... دقیقاً همان مسیر رشدشان است و قطار زندگی‌شان از آن ریل‌هایی که ما برایشان ساخته‌ایم، عبور نمی‌کند



کتاب فقط پنج دقیقه دیگه، مفهوم نسبیّت زمان و وابسته بودن گذر زمان به احساسات ما را از دیدی کودکانه بیان می‌کند و این، بی‌نهایت برای کودکان ۴ تا ۶ سال همراه با تجربه «عه! من هم همینطور!» است.

زندگی

رازهای سلامت در خواب

نکاتی درباره هدایت کالای خواب

خواب

فاطمه زارع جعفری

نویسنده



یادداشت

کمی حال خوب
تقدیم با عشق

آبه طالبی
مدیر گروه زندگی

این روزها می‌شود آدم‌ها را به سه دسته «ناله»، «معمولی» و «خوشحال» دسته‌بندی کرد. خلاف تا همین سال‌های اخیر، این روزها صدا و زور دسته‌ای که همیشه در حال ناله و غر زدن هستند از دو دسته دیگر بیشتر شده. مدام هم دیگران را با برچسب‌هایی مثل بی‌رگ، الکی خوش، کبک و امثالهم دسته‌بندی می‌کنند و البته خودشان را دغدغه‌مندان عالم می‌دانند.

اما آیا در حقیقت این طور است؟ راستش حقیقت را نمی‌دانم اما این طور فکر می‌کنم که زندگی خیلی خیلی کوتاه‌تر از این حرف‌هاست که همه‌اش را با غر زدن طی کنیم. سختی زندگی این روزها از همیشه بیشتر شده؟ البته که این طور است. مسائل و مشکلات عجیب‌تری سر راهمان است؟ موافقم. ظلم و ناعدالتی دارد فراگیر می‌شود؟ بله متأسفانه. اما همه این‌ها دلیل نمی‌شود چشم‌مان را روی نقطه‌های روشن، شادی‌ها و خوشی‌ها ببندیم. هنوز تولد یک انسان که تازه از پیش خدا آمده، بوی بهشت می‌دهد و لبخندآفرین است.

چه می‌شود وقتی بهم می‌رسیم از خنک‌تر بودن بهار امسال به نسبت سال قبل بگویم جای آنکه از گرانی حرف بزنیم؟ همه ما در این جامعه هستیم و با همه این‌ها دست و پنجه نرم می‌کنیم. اما هیچ کدام مان و کیل و وزیری نیستیم که دست‌مان به اصلاحش برسد، پس چرا اوقات هم‌دیگر را کدر کنیم با گفتن دوباره و دوباره‌اش؟ البته که به وقتش و در جای درستش باید از مسائل حرف زد و به دنبال رسیدگی و اصلاح بود. ولی در میان جمع دوستان، خانواده یا همکارها گفتن و تکرار کردن این مسائل دردی را دوا می‌کند؟ غیر از تلخکامی، آورده دیگری دارد؟

چرا به محض شنیدن خبر ازدواج دو نفر جای دعا خیر و خوشی، می‌گوییم «آخه کی توی این شرایط ازدواج می‌کنه؟ مردم دیوانه شدن به خدا» یا پس از شنیدن خبر بچه‌دار شدن یک زوج می‌گوییم «توی این شرایط آدم جدید اضافه می‌کنید به دنیا؟»

زندگی اگر رو به جلو حرکت نکند، قطعاً ثابت نمی‌ماند و حرکت معکوس خواهد داشت. شاید در شرایط پیچیده امروزی و با مشکلات فراوان موجود به پیش رفتن سخت باشد اما به عقب برگشتن حتماً تلخی بی‌حدی به همراه خواهد داشت. نمی‌گویم بی‌توجه به سختی‌ها و دردها، خوش باشیم؛ حرفم این است که می‌شود آنقدر به شکل مداوم و بی‌انتهایی مرورشان نکرد. سختی‌ها با مرور زیاد می‌شوند همان‌طور که خوشی‌ها با مرور زیاد می‌شوند. اگر همین امروز تصمیم بگیریم به هرکسی که رسیدیم کمی حال خوش تقدیمش کنیم، به مرور حال عمومی همه‌مان کمی بهتر می‌شود. سختی‌های دنیا را هم به صاحبش واگذار کنیم با ایمان واگذار کنیم.



زندگی اگر رو به جلو حرکت نکند، قطعاً ثابت نمی‌ماند و حرکت معکوس خواهد داشت. شاید در شرایط پیچیده امروزی و با مشکلات فراوان موجود به پیش رفتن سخت باشد اما به عقب برگشتن حتماً تلخی بی‌حدی به همراه خواهد داشت.



چربی سر، بزاق دهان و مخاط بینی به روبالشی منتقل می‌شود. البته سالی دوبار هم باید بالش به طور کامل شسته شود و سریع خشک شود تا محل تجمع قارچ‌ها و کپک‌ها نشود. پتو، لحاف و تشک نیز لازم است سالی دو مرتبه شسته شوند.

مراقبت اختصاصی از تشک

اگر از تشک خود خوب مراقبت کنید عمر آن طولانی‌تر خواهد شد. مراقبت از تشک علاوه بر بهداشت و شست‌وشو، شامل موارد دیگری نیز می‌شود.

تشک را باید هر سه ماه یک بار سر و ته و هر شش ماه یک بار پشت و رو کنید. به این ترتیب فشاری که به قسمت‌های مختلف تشک وارد می‌شود در سرتاسر آن تقسیم می‌شود و از فرورفتگی در بعضی قسمت‌ها جلوگیری می‌شود. از پریدن روی تشک خودداری کنید، چرا که این کار به فنرها و فیبرهای تشک آسیب می‌زند. نشستن لیه تخت نیز باعث زودتر خراب شدن تشک می‌شود.

چه زمانی لازم است تشک تعویض شود؟

حتی با بهترین مراقبت‌ها، هر تشک عمری دارد که تمام می‌شود. عمر تشک‌ها در بهترین حالت هشت تا ده سال است. ولی بدون توجه به زمان نیز می‌توانید بفهمید که آیا زمان تعویض تشک‌تان فرا رسیده است یا نه. اگر صبح‌ها یا کم‌درد و درد ستون فقرات بیدار می‌شوید یا هنگام دراز کشیدن روی تشک احساس می‌کنید در آن فرو می‌روید، عمر تشک شما تمام شده است. صدا دادن تشک و پارگی و ساییدگی نیز از علائم نیاز به تعویض تشک است. تشک سالم به داشتن خواب سالم کمک می‌کند. اگر عمر تشک شما به پایان رسیده است در تعویض آن درنگ نکنید.

مناسبی برای رشد انواع قارچ‌ها نیز باشد. قارچ‌ها موجب می‌شوند جای خواب ما کثیف و بدبو شود. همچنین محیط مرطوب رختخواب عامل مؤثری در رشد حشرات مانند کنه، کک و سایر حشرات ریز است.

این باکتری‌ها، میکروب‌ها، قارچ‌ها و حشرات می‌توانند به راحتی باعث تحریک واکنش‌های آلرژیک شوند و ما را به بیماری آسم، سرفه، خشکی چشم و سایر بیماری‌های پوستی و تنفسی دچار کنند. شست‌وشوی منظم کالای خواب و قرار دادن آن در معرض هوای آزاد و نور مستقیم خورشید به جلوگیری از آلودگی محیط خواب ما کمک می‌کند.

چه زمانی لازم است کالای خواب شسته شود؟

کالای خواب متشکل از تشک، بالش، روتختی، روتشکی، ملحفه، پتو و لحاف است. زمان بندی شست‌وشوی هر یک از این کالاها با یکدیگر متفاوت است و به میزان استفاده از آنها و عوامل دیگر بستگی دارد. ولی هرچه فواصل دوره زمانی شست‌وشوی کالای خواب کمتر باشد بهتر است. به طور معمول بهتر است هر هفته و یا نهایتاً یک هفته در میان روتشکی و ملحفه‌ها شسته شوند. شستن روبالشی را نباید بیشتر از یک هفته به تعویق انداخت. چرا که بیشترین آلودگی از طریق

پس از یک روز شلوغ و خسته‌کننده، چیزی دلپذیرتر از یک خواب دلچسب و راحت وجود ندارد. داشتن خواب راحت و کافی مشکلات قابل توجهی را در زمان بیداری حل می‌کند. خواب سالم و باکیفیت بر بسیاری از عوامل از جمله استرس‌ها و خلق و خوی انسان تأثیرگذار است و سیستم ایمنی بدن نیز متأثر از میزان و کیفیت خواب است.

از آنجایی که ما به طور متوسط یک سوم زندگی خود را در خواب می‌گذرانیم، طبیعی است که بهداشت و تمیزی کالای خواب اهمیت زیادی در سلامت جسم و بهداشت خواب ما داشته باشد. در کنار توجه به زیبایی و دکوراسیون اتاق خواب، مراقبت‌های بهداشتی از کالای خواب بسیار مهم است و در حفظ سلامتی مؤثر است.

در رختخواب ما چه می‌گذرد؟

ما در شبانه‌روز زمان زیادی را در رختخواب‌مان می‌گذرانیم. در این مدت زمان که بدن ما با کالای خواب‌مان در تماس است، آلودگی‌های زیادی را به آن منتقل می‌کنیم. روزانه یک میلیون سلول مرده از پوست بدن ما جدا می‌شود و تعداد زیادی از آنها به کالای خواب‌مان می‌چسبند. علاوه بر این سلول‌های مرده، باکتری‌ها و میکروب‌هایی در رختخواب‌ها رشد می‌کنند که از این سلول‌ها تغذیه می‌کنند. این میکروب‌ها روی رختخواب ما به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند، تولید مثل می‌کنند و می‌میرند.

به دلیل تعرق بدن، کالای خواب می‌تواند محل

چگونه کالای خواب را بشوییم؟

برای شست‌وشو و نگهداری از هر کالای خواب روشی وجود دارد که ضمن از بین بردن آلودگی‌ها، عمر آن کالای خواب طولانی‌تر شود.

ملحفه و روتشکی

برای شست‌وشوی ملحفه‌ها بهتر است از ماشین لباسشویی استفاده شود، چرا که به دلیل سنگین بودن آنها آبکشی با دست بسیار سخت خواهد بود و ممکن است مواد شوینده در بافت پارچه باقی بماند. همچنین شوینده‌های ماشین لباسشویی ترکیبات قوی‌تری نسبت به پودر لباسشویی دستی دارند.

قبل از شست‌وشو دقت کنید که اگر لکه‌ای روی پارچه وجود دارد آن را رفع کنید و سپس شست‌وشو را ادامه دهید. اگر مقدار زیادی چربی بدن روی ملحفه وجود دارد، ممکن است پودر لباسشویی برای شستن آن مناسب نباشد و بهتر است از آب و صابون استفاده کنید.

ملحفه‌ها را با لباس‌های دیگر در ماشین لباسشویی نیندازید و پس از شست‌وشو کاملاً خشک کنید. برای براق و روشن تر شدن ملحفه می‌توان از کمی آبلیمو و سرکه در هنگام شست‌وشو استفاده کرد. شست‌وشو در دمای خیلی بالا به بافت پارچه آسیب می‌زند.

ملحفه‌ها را به صورت تاشده و گردشده در ماشین لباسشویی قرار دهید تا از کشیدگی و تغییر شکل آنها جلوگیری کنید.

تشک

منظور از شست‌وشوی تشک این نیست که با شیلنگ آب و فرچه آن را بشویید. بلکه کافی است روی تشک را از شر گرد و غبار و آلودگی نجات دهید. ابتدا روتشکی و محافظ تشک را جدا کرده و جداگانه بشویید.

سپس به سرعت خود تشک بروید. مرحله اول تمیز کردن تشک با استفاده از جاروبرقی است. یکی از برس‌های اضافی جاروبرقی مخصوص تمیز کردن تشک است. این برس تمامی گرد و غبار و پوست‌های مرده و چیزهایی که به چشم نمی‌آید را از روی تشک جدا می‌کند. البته از برس معمولی جاروبرقی هم برای این کار می‌توان استفاده کرد. جاروبرقی مخصوص تشک نیز وجود دارد که پاکسازی را به صورت عمیق‌تر انجام می‌دهد.

مرحله دوم پاک کردن لکه‌های تشک به روش شست‌وشوی نقطه‌ای



روزانه یک میلیون سلول مرده از پوست بدن ما جدا می‌شود و تعداد زیادی از آنها به کالای خواب‌مان می‌چسبند. علاوه بر این سلول‌های مرده، باکتری‌ها و میکروب‌هایی در رختخواب‌ها رشد می‌کنند که از این سلول‌ها تغذیه می‌کنند. این میکروب‌ها روی رختخواب‌ها به دنیا می‌آیند، زندگی می‌کنند، تولید مثل می‌کنند و می‌میرند



اگر خلأ ناشی از ترکیب ترومای نسلی باشد، دنیلز معتقد است که می‌توان آن را از طریق عشق بی‌قید و شرطی که از همان نسل‌ها منتقل شده، معکوس کرد. فقط باید شفقت و درک را به جای قضاوت و طرد کردن انتخاب کنیم

درباره فیلم «همه چیز، همه جا، به یکباره»

کنگ فوکاری با پیراهن گلگلی و ژاکت دستباف

نوشین تقیلی

نویسنده

لطفاً مهربان باشید، مخصوصاً وقتی نمی‌دانیم چه خبر است

چند سال پیش، بر حسب اتفاق کتابی سفارش دادم به نام «کتابخانه نیمه‌شب». نه نویسنده را می‌شناختم و نه مترجم را. تنها دلیل برای خرید کتاب نام آن بود. موضوع کتاب جذاب و نسبتاً جدید بود؛ دنیاهایی که می‌توانستیم تجربه کنیم، دنیاهایی که در نتیجه هر یک از تصمیم‌های ما در طول زندگی می‌توانستند ساخته شوند ولی در نهایت، ما در دنیایی زندگی می‌کنیم که آن را در طول زندگی و با انتخاب‌هایمان ساخته‌ایم.

فیلم «همه چیز، همه جا، به یکباره» برای من بسیار شبیه به کتابخانه نیمه‌شب بود. داستانی که در آن به‌جز مرگ، پرداخت مالیات و شاید کار پایان‌ناپذیر شستن لباس‌ها، چیزهای کمی در زندگی قطعی است. جدیدترین فیلم دنیل کوان و دنیل شاینر (به اختصار دنیلز) که در حال حاضر به پر فروش‌ترین فیلم تاریخ سینما تبدیل شده و در اسکار ۲۰۲۳، هفت جایزه را از آن خود کرده است، نگاهی جدید به زندگی دارد؛ نگاهی از دریچه جهان‌های موازی.

جهان بسیار بزرگتر از آن چیزی است که تو تصور می‌کنی

شخصیت اصلی زن فیلم اولین وانگ است؛ صاحب چینی یک خشک‌شویی در آمریکا. نقشی که میشل یئو به طور تصنیف‌برانگیزی آن را بازی کرده است. ما ابتدا چهره‌های خندان اولین و همسرش ویموند (جاناتان کی کوان) به همراه دخترشان جوی (استفانی شو) که در آینده‌ای روی دیوار اتاق نشیمن آنها منعکس شده است را می‌بینیم. همان‌طور که دوربین روی آینه زوم می‌کند، لبخند اولین که اکنون پشت میزی مملو از رسیدهای تجاری نشسته است، محو می‌شود. او در حال آماده شدن برای ملاقات با یک حسابرس اداره مالیات است در حالی که همزمان سعی می‌کند برای یک میهمانی سال‌نو چینی غذا بپزد که مطابق با استانداردهای بالای پدرش گونگ گونگ (جیمز هنگ) باشد.

در همین حال دختر عبوس اولین می‌خواهد دوستش بکی (تلی مدل) را به میهمانی بیاورد و شوهرش نیز می‌خواهد در مورد وضعیت ازدواجشان با او صحبت کند. درست زمانی که اولین احساس می‌کند در حال غرق شدن در حجم زیاد مشکلات زندگی‌اش است، نسخه دیگری از ویموند که آلفا ویموند نامیده می‌شود را ملاقات می‌کند. در جهان آلفا انسان‌ها یاد گرفته‌اند که بین جهان‌های موازی رفت و آمد کنند و توسط یک شخصیت خطرناک معروف به جوو توپاکی تهدید می‌شوند. بزودی، اولین وارد یک ماجراجویی چند جهانی می‌شود که همه چیزهایی که فکر می‌کرد در مورد زندگی، شکست‌ها و عشق به خانواده‌اش می‌داند، زیر سؤال می‌رود.

«همه چیز، همه جا، به یکباره» درست در اوایل فیلم به مفهوم چندجهانی می‌پردازد. نسخه ویموند از جهان آلفا به اولین نشان می‌دهد واقعیتی که او می‌داند تنها بخش کوچکی از وجود داشتن به عنوان یک کل است. در طول فیلم، اولین حقیقت دلهره‌آور جهان را می‌آموزد؛ و پذیرفتن ایده‌های جدیدی که زمانی برای او بیگانه و ترسناک به نظر می‌رسید، یکی از زیباترین مضامین فیلم است.

هر رد شدن، هر عدم موفقیت و هر ناامیدی تو را به این لحظه سوق داده است

بیشتر ماجرا در یک ساختمان اداره مالیات در کالیفرنیا اتفاق می‌افتد، جایی که اولین باید با مأمور مالیات دیردرا (جامی‌لی کرتیس)، نیروهای امنیتی و هر کس دیگری که تا به حال ملاقات کرده است، مبارزه کند. جیسون کیسوردای، طراح تولید فیلم، دقتی به ظاهر بی‌پایان و پیر از اتاقک ساخته است که در آن همه چیز، از منگنه گرفته تا جویایز ممیز برتر سال، به ابزار نبرد برای نجات جهان تبدیل می‌شوند.

در نتیجه انتخاب‌هایی که انجام شده و نشده است، هر جهان ظاهر و احساسی متمایز دارد. فیلم اشاره‌های گذرا به فیلم‌های مختلفی نظیر «ماتریکس»، «سقوط»، «۲۰۱: ادیسه فضایی»، «در حال و هوای عشق» و حتی «راتاتوی» دارد. از همه مهم‌تر، لحظه‌هایی جذاب از میراث خود میشل یئو یعنی فیلم‌های اکشن هنگ‌کنگی و فیلم کلاسیک ووشیا «ببر خیزان، ازدهای پنهان» به فیلم راه پیدا می‌کنند. سکانس‌های مبارزه که توسط اندی و برایان لو طراحی شده‌اند، به زیبایی رقص باله هستند و به‌طور هوشمندانه توسط فیلمبردار لارکین سیبل در نمایشی عریض گرفته شده که به تمام بدن اجازه می‌دهد تا کادر را پر کند.

با توجه به نقشی که طیف وسیعی از استعدادها و

را به نمایش می‌گذارد، یئو نقطه اتکای فیلم است. از مهارت‌های رزمی خوب تا اجرای بموقع کمدی و توانایی کاوش در اعماق بی‌پایان احساسات غنی انسانی از طریق یک نگاه یا یک واکنش. او یک ستاره سینما است و این فیلمی است که آن را بلد است.

وقتی انتخاب می‌کنم جنبه خوب چیزها را ببینم، ساده‌لوح نیستم

درست همان‌طور که اولین نوعی نماد نگاری یئو است، جنبه‌های مختلف ویموند را نیز می‌توان در طول حرفه منحصر به فرد کوان یافت. نگاهی طنزانه به نقش دوران کودکی‌اش به عنوان دیتا در «گونیز» و برشی کوتاه از «ایندیانا جونز و معبد عذاب» در شوهر به ظاهر بی‌عرضه اولین بازتاب پیدا می‌کند.

ویموند ممکن است مانند اولین یک مبارز نباشد، اما او در مبارزه مؤثرتر از او است و سلاح اصلی او مهربانی و خوشبینی است. دیالوگ‌های فراموش نشدنی او خطاب به اولین، بدون شک به کی کوان کمک کرده‌اند تا برنده اسکار بهترین بازیگر نقش مکمل مرد شود.

جدول مشخصات فیلم

نام فیلم
Everything Everywhere All at Once
کارگردان
Daniels
دنیلز (دنیل کوان و دنیل شاینر)



من فقط به دنبال کسی بودم که بتواند آنچه را که من احساس می‌کنم، احساس کند

در حالی که رابطه اولین و ویموند در جهان‌های موازی در حال تغییر است، این دختر آنها جوی است که ثابت می‌کند کلید اصلی است. در یک بازی بی‌نظیر از استفانی شو، جوی نشان دهنده شکاف نسلی رو به رشد است. جوی، سنگینی روابط شکست‌خورده مادر و پدر بزرگش و ناامیدی از رؤیای دست‌نیافتنی آمریکایی را به دوش می‌کشد. او برای مادرش به همان اندازه که آمریکا در بدو ورود غریبه بود، عجیب و غریب است. بی‌هدفی او ناامیدی بزرگ اولین است زیرا اولین فداکاری‌های زیادی انجام داده است تا جوی گزینه‌های بیشتری نسبت به او در زندگی داشته باشد. این فشار در جوو توپاکی به قدری بزرگ ظاهر می‌شود که فراتر از جهان‌های موازی، قلمرویی می‌سازد که در آن یک نان شیرینی غول‌پیکر مانند سیاه‌چاله‌ای ظاهر می‌شود که آماده است همه را به خلأ بمکد.

اگر خلأ ناشی از ترکیب ترومای نسلی باشد، دنیلز معتقد است که می‌توان آن را از طریق عشق بی‌قید و شرطی که از همان نسل‌ها منتقل شده، معکوس کرد. فقط باید شفقت و درک را به جای قضاوت و طرد کردن انتخاب کنیم. زندگی ممکن است فقط در لحظات گذرا معنا پیدا کند، اما این لحظاتی هستند که باید آنها را گرمی بداریم؛ لحظه‌هایی که گاهی اوقات به مرور زمان اتفاق می‌افتد و گاهی اوقات به یکباره.

امتیازها

IMDB
۱۰/۷/۸
Rotten Tomatoes
۷۹۳

در باب مهرطلبی و عوارض عجیب و غریبش

من را دوست داشته باش

فاطمه سلطانی
روانشناس

مهرطلبی

ما هر روزه با مسائل متضادی روبه‌رو هستیم. تصور کنید در حال رفتن به سینما هستیم ناگهان شخصی را می‌بینیم که تصادف کرده و باید سریعاً به بیمارستان برسد. در این موقعیت میل ما با وظیفه‌ای که به‌عنوان یک انسان باید انجام دهیم در تضاد است. علاوه بر این تضادهای معمولی و عادی که در زندگی روزمره همه ما وجود دارد، ممکن است تضادهای دردناک، نامطلوب و عصبی در سازمان روانی فرد ایجاد شود که محیط تربیتی کودک در ایجاد آنها نقش داشته است.

نکته جالب توجه این است که چون این تضادها شدید و دردناک هستند، شخص به طور ناخودآگاه آنها را نمی‌بیند و از وجود آنها بی‌خبر است و فقط رنج ناشی از آنها را حس می‌کند. همچنین از آنجایی که احساسات، عواطف، باورها و تمایلات فرد تحت تأثیر تضادهای عصبی هستند، این اشخاص آگاهی کمی نسبت به عواطف و احساساتشان دارند. در این نوع تضاد، فرد تحت تأثیر نوعی اجبار و فشار از سمت تمایلات و احساساتش است که در نهایت فرد را تبدیل به موجودی بی‌دفاع و بی‌تصمیم می‌کند. یکی از نشانه‌های وجود تضاد عصبی، وجود رفتار، احساسات و حالات متناقض است.

علت این تضاد اساسی، محیط اولیه کودک و رفتار متناقض و متغیر والدین با کودک است. بی‌اعتنایی نسبت به نیازهای کودک، تحقیر، محدودیت‌های افراطی و... سبب ایجاد خشم و اضطراب در کودک می‌شود که در پی آن سازمان روانی کودک ناپایدار و متزلزل می‌شود. در این حین کودک که خود را درمانده می‌بیند از تاکتیک‌های دفاعی بیشتر استفاده می‌کند تا با محیط در سازش باشد. گروهی از کودکان روش مهرطلبی را اتخاذ می‌کنند.

افراد مهرطلب از کودکی با وجود نفرت و بی‌زاری که به علت ظلم و تحقیر اطرافیان نسبت به آنها دارند، برای اینکه احساس ضعف و درماندگی خود را جبران کنند خود را تابع دیگران قرار

هر انسانی از اینکه کانون محبت و توجه قرار گیرد احساس لذت می‌کند، اما هنگامی که افراد از تمام هستی خود برای دستیابی به محبت دیگران می‌گذرند حالت نابهنجاری به خود می‌گیرند



چه چیزهایی مانع از آغاز یک زندگی می‌شود؟

گشتیم نبود نگر دید نیست

سمیه ملاتبار

نویسنده



عروسی من مهمتر است یا یک مسابقه فوتبال؟ حتی بازی‌های لیگ دسته دو را هم با چند دوربین فیلمبرداری می‌کنند؛ آن وقت توقع دارید که مثلاً عروسی ما تنها با یک فیلمبردار انجام شود؟ آرایش عروس هم بسیار مهم است. باید بهترین مواد به کار رود تا در طبیعی‌ترین حالت ممکن، شیک هم بشوم. از آتلیه هم نمی‌شود گذشت

اینچنین فکر نمی‌کنم. پس بیچ ماجرا کجاست؟ کدام پل در کجای جهان شکسته است که انگار پروپاقرص‌ترین هواداران ساده‌ترین ازدواج‌ها هم توفیق چندانی در عملی کردن آن نیافته‌اند؟

شاید برای فهم درست نقطه ثقل ماجرا باید به یک ضلع دیگر آن برویم و ببینیم چه چیزی باعث می‌شود در عین اینکه ازدواج ساده را همه آدم‌ها می‌ستایند، تقریباً همه هم از عمل کردن به آن فراری‌اند.



ازدواج باشکوه و پرخرج چه معنایی می‌دهد؟ کسی که یک جشن عروسی شلوغ را با چند نوع غذا و ریخت و پاش فراوان می‌بیند، از اسراف لذت می‌برد؟ اسراف را زیبا و فضیلت‌دار می‌داند؟ فکر نمی‌کنم. اخیراً یکی از دختران فامیل عروسی داشته، محل عروسی برای هر میهمان دو میلیون و پانصد هزار تومان گرفته. بقیه خرج‌های عروسی هم که بماند. حالا ما سال ۹۲ برای هر میهمان ۴۸ هزار تومان دادیم و جزو عروسی‌های خیلی خوب و شیک بودیم خیر سرمان. با این اوصاف چند نفر آرزوی عروسی گرفتن را باید فراموش کنند؟

ازدواج ساده و کم‌خرج و بی‌اسراف، بی‌شک فضیلت است. بی‌توجهی به انتظارات ماورایی و گاه خنده‌آور قوم و خویش‌ها و دوستان و خیال‌پردازان و پیروان آخرین مدهای عروسی و در عین حال راضی نگه داشتن پدر و مادر و بستگان نزدیک، کم هنری نیست، اما هیچ چیز در جهان نیست که یک‌وجهی و تک‌بعدی باشد. بسیاری از جشن‌های عروسی و جزئیات آنها از اجبار عرف است و شاید اگر قضاوت‌های بی‌رحمانه درباره آن نبود، خیلی‌ها ترجیح می‌دادند مخارج عروسی و جهیزیه و موارد دیگر را بارها تقسیم کنند و کمرشان را زیر بار این حادثه سهمگین نشکنند.

اما با همه اینها، بپذیریم که داستان دیگری هم در این میان هست. زندگی میدان طوفان‌های سهمگین است. ازدواج و جشن عروسی و جهیزیه و هزینه مسکن و هزار هزینه دیگر را هم اگر کم کنیم، هزار بیچ تند دیگر هست که با توانمندی و قدرت مرد و زن باید حل شود. پذیرفتنی است که خیلی وقت‌ها همین هزینه‌های سرسام‌آور عروسی و همه آنچه می‌دانیم و می‌دانند، مانع از آغاز یک زندگی می‌شود، اما سؤال اینجاست که مردی که نتواند هزینه طوفان‌های زندگی را پرداخت کند می‌تواند تکیه‌گاه یک خانواده باشد؟

تکیه‌گاه بودن و مسئولیت‌های مدیریت یک خانواده البته تنها مسأله مالی و پول و هزینه مادی نیست، اما جزء مادی آن را هم نمی‌توان نادیده گرفت؛ مخصوصاً در زمانه‌ای که بحران‌های مالی براهتی می‌تواند بر آرام‌ترین و پرصلح و صفات‌ترین خانواده‌ها نیز تأثیر بگذارد و آنها را کلافه کند؛ زمانه‌ای که در آن چهره تلخ و اقتصادزده زندگی روزمره را نمی‌توان دست‌کم گرفت و با چند شعار زیبا آن را پشت سر گذاشت. ازدواج پر هزینه و پرریخت و پاش و مسرفانه، تباهی اندر تباهی است. اما کمی انصاف به خرج بدهیم؛ جشن ازدواج‌های دانشجویی و مراسم‌های ازدواج آسان و هزار برنامه آینده دیگر که سال‌ها در پی کاستن از هجوم هزینه‌های جشن عروسی بوده‌اند به کجا رسیده‌اند؟ جز این است که هیچ‌کدام نتوانسته‌اند از هزینه اصلی بکاهند و به جای آنکه جایگزین جشن پر هزینه عروسی بشوند، به مناسک موازی تبدیل شده‌اند؟

بپذیریم که جشن عروسی برای خیلی‌ها حذف‌ناشدنی است. به جای علم کردن مراسم‌های شعاری ازدواج ساده که فقط هزینه‌های اضافی بر دوش نهادهای فرهنگی هستند، آموزش بدهیم و به جوانان مان‌یاد بدهیم که چگونه می‌توان در عین راضی نگه داشتن پدرها و مادرها و بستگان، از هزینه‌ها هم کاست. اجازه بدهیم مردان و زنان جوان ما با چهره سفت واقعیت‌رو به‌رو شوند و ازدواج را دست‌کم نگیرند و فکر نکنند همه چیز بی‌زحمت مهیاست؛

می‌گویند هنوز هم یکی از آرزوهای بزرگ زمانه ما ازدواج است و این آرمان واحد چنان بزرگ و مقدس است که خانواده‌ها حتی فکرش را هم نمی‌کنند که جوانشان مخالف آن باشد. در همین لحظه که همه پشتبیا این آرمان بزرگانند و همه در مدح و ثنای آن شعرها می‌سرایند و انشاهای می‌نویسند و همه تلاطم‌ها و سختی‌ها و مشکلات جهان را به پای محقق نشدن آرمان ازدواج می‌نویسند، چند نفر حاضرند در ازدواج خودشان برای همه آنهایی که قرار است به جشن عروسی‌شان دعوت شوند کارت بفرستند و در آن بگویند آرمان ازدواج ساده ارزشمندتر از به‌به و چه‌چه شماسست و ما ترجیح می‌دهیم جشن ازدواج‌مان را با بستگان درجه‌یک و رفقا بگیریم و البته نیازمند دعای خیر شما نیز هستیم.

چرا چنین می‌شود؟ چرا بسیار کم و اندک و ناچیز و نادیدنی‌اند آنهایی که در حوزه شعار و نظر و سخنرانی، ازدواج ساده را مقدس و لازم می‌دانند و می‌توانند در حوزه عمل هم یک عروسی بی‌اسراف و بی‌توجه به چشم و هم چشمی و خالی از خرج‌ها و هزینه‌های ویرانگر و کمرشکن برگزار کنند؟

آیا معنای این تناقض این است که حامیان و طرفداران و هواداران ازدواج ساده صداقت ندارند یا تنها می‌خواهند شعار بدهند؟ نه. یا دست‌کم من

ببینم در صفحه ازدواج‌شان کسی را دارند یا نه. صفحه خالی شناسنامه بعضی‌شان را که می‌بینم ناخودآگاه دلم پر از غم می‌شود. دعا می‌کنم به‌زودی اسم همسری مناسب این جوان توی صفحه بنشینند و یا احساس تنهایی نداشته باشد.

دوست دیگری می‌گفت قصد ازدواج ندارم را شاید در گذشته فقط می‌شد از زبان دختران شنید، اما امروز پسرها هم این حرف را مدام به خانواده تکرار می‌کنند و می‌گویند از زندگی فعلی‌شان هم راضی هستند. انگار جوان‌ها بیش از اندازه محافظه‌کار شده‌اند و اگر بخواهیم خودمانی‌تر بگوییم، از تشکیل خانواده و زیر بار مسئولیت رفتن گریزانند و از چیزی بیهوده دارند.

در میزگردی که از تلویزیون می‌دیدم حرف از خروجی مجلات تخصصی خانواده پیش آمده بود. یکی می‌گفت ما باید از دختر و پسر امروزی، مادر و پدر نمونه بسازیم ولی دختر جوانی حرفش را قطع کرد و گفت: قرار نیست همه دختران و پسران، مادر و پدر شوند، چه برسد به اینکه نمونه هم بشوند، ما باید یادمان باشد که خیلی از دخترها و پسرهای ما فقط می‌خواهند دختر و پسر باقی بمانند.

از ازدواج ساده گرفته تا زندگی ساده و هزینه ساده.

یک ازدواج ساده نهایت آرزوی همه جوان‌هاست، اما یک‌شبه نمی‌شود. هر کس اگر حتی بتواند یک رسم و مُد را از چرخه برپیچ و خم عروسی‌اش حذف کند، کم‌هنری نکرده است. اصولاً خلاف جریان آب رودخانه شنا کردن کار ساده‌ای نیست، حکایت ازدواج در میان سبک و سیاق زندگی‌های امروزی که به سمت تجمل‌گرایی میل پیدا کرده، حکایت همان نوع شنا کردن است. هر چه افراد به فلسفه ازدواج احاطه بیشتری داشته باشند، مسائل حاشیه‌ای ازدواج برایشان کم‌رنگ‌تر می‌شود. در جامعه‌ای که بشدت تجمل‌گرایی در حال باب‌شدن است و اصول زندگی ساده حتی در خانواده‌هایی با وضع مالی نه چندان عالی در حال فراموش شدن است، انتخاب یک مراسم ساده حکایت از متفاوت بودن زوج از نظر سیستم تفکری دارد، که البته می‌توان گفت به مبارزه‌ای نسبتاً سخت با قیود خانوادگی بستگی دارد و تنها از عهده کسانی بر می‌آید که یک تفکر رشدیافته و عزمی جزم و حتی ایدئولوژی و جهان‌بینی قوی دارند، اینکه به ازدواج چگونه فکر می‌کنند و فلسفه ازدواج از نظر آنها چیست.

خانواده‌هایی که بضاعت مالی کمی دارند خودبه‌خود ازدواج‌های آسان‌تری دارند، اگر آنها هم نخواهند بالاتر از سطح زندگی خود، برای فرزندانشان مراسم بگیرند، ولی برای دسته‌زیادی از خانواده‌ها که بضاعت مالی متوسط دارند، ازدواج با تمام ملزومات ضروری و غیر ضروری‌اش به دلیل آنکه می‌خواهند بیشتر از توان مالی خود برای آن هزینه کنند به معضلی تبدیل شده است. بسیار مشاهده شده است که خانواده‌های عروس و داماد تا سال‌ها بعد از عروسی فرزندانشان قسط وام‌هایی را می‌دهند که برای تهیه جهیزیه و یا برگزاری مراسم هزینه کرده بودند.

به نظر می‌رسد، مشکل سر راه ازدواج و مراسم ساده، یک مشکل فرهنگی است که در چندین سال اخیر به مرور و خیلی نرم و آهسته در جامعه ما رخنه کرده و آن هم عبور از زندگی‌های ساده به سمت زندگی‌های پررغاه است، شاید خیلی از خواننده‌ها الان زیر لب با خودشان بگویند با این گرانی از کدام رفاه حرف می‌زنی ولی اگر یک نگاه منصفانه به مدل زندگی خود و اطرافیان‌شان داشته باشند و با گذشته‌های نه چندان دور مقایسه کنند، درمی‌یابند که چقدر با گذشته تفاوت کرده است از نظر نوع وسایل و اسباب‌خانه که البته تبلیغات تلویزیون و مدل زندگی‌هایی که در سریال‌های تلویزیونی نشان داده می‌شوند هم در این زمینه بی‌تأثیر نیست که پرداختن به آن از حوصله این بحث خارج است.

اینها به مرور زمان در ذهن جوان‌ها جا انداخته است که انگار بدون این اسباب و لوازم نمی‌شود زندگی کرد. وجود لوازمی که در طول یک سال به‌ندرت به کار یک خانواده نسبتاً پرجمعیت می‌آید، در میان جهیزیه یک زوج جوان که به سختی در یک واحد آپارتمانی کوچک می‌گنجد، همه اینها نشان‌دهنده این است که خیلی از آدم‌ها سعی دارند از الگوی واحدی برای زندگی استفاده کنند. آن چیزی که سنگ بزرگ جلوی پای زوجین است و به نظر من کاملاً هم نقد است، مخارج مراسم عقد و عروسی، خرید، جهیزیه و آماده کردن همان سقف مشترکی است که قرار است خانه آرامش باشد و اشتغالی که مخارج یک خانواده را تأمین کند. از بین اینها، مسکن و اشتغال مشکلاتی است که بیشتر جنبه اقتصادی دارد ولی مشکل سایر موارد بیشتر مشکل فرهنگی است.

غیر از مشکل مسکن و کار، در سایر موارد، بلوغ فکری زوجین و ایستادگی در مقابل حرف‌وحديث‌هایی که به احتمال زیاد خواهند شنید، کار را آسان می‌کند. برگزاری یک مراسم ساده با تشریفات کم، از لحاظ تعداد میهمان و تنوع غذا، تهیه جهیزیه و بسنده کردن آن به وسایل ضروری و مورد نیاز اولیه، توقع هدایای رنگ و وارنگ و گران‌بها نداشتن به‌خاطر مناسبت‌های گوناگون که معمولاً در



قصد ازدواج ندارم را شاید در گذشته فقط می‌شد از زبان دختران شنید، اما امروز پسرها هم این حرف را مدام به خانواده تکرار می‌کنند و می‌گویند از زندگی فعلی‌شان هم راضی هستند. انگار جوان‌ها بیش از اندازه محافظه‌کار شده‌اند و اگر بخواهیم خودمانی‌تر بگوییم، از تشکیل خانواده و زیر بار مسئولیت رفتن گریزانند و از چیزی واهمه دارند

فاصله عقد تا عروسی انجام می‌شود و اصولاً باید باعث افزایش مهر و دوستی شود، ولی دیده می‌شود که در خیلی اوقات باعث دلخوری و حتی ایجاد تشنج‌های شدید می‌شود، همه اینها شرایط ایجاد یک ازدواج کم‌دردر است .



اصلاً مانده‌ام چرا هی مدام از مراسم ساده ازدواج سخن می‌گویید؟ مگر نه اینکه انسان‌ها قدر چیزهایی را که آسان به دست می‌آورند، نمی‌دانند؟ مثلاً همین دهه پیش، کتک‌ور برای خودش برو بیایی داشت و هر کسی نمی‌توانست در آن قبول شود، به همین دلیل وقتی کسی در دانشگاه قبول می‌شد درس‌خوان بود و نمره خوب می‌گرفت، اما این روزها چون هر کسی در دانشگاه آزمون بدهد قبول می‌شود، دیگر دانشجویها قدر دانشگاه را نمی‌دانند و درست و حسابی هم درس نمی‌خوانند.

از نظر من نه تنها نباید در مورد ازدواج ساده گرفت، بلکه باید روزبه‌روز سخت‌ترش کرد. قبل‌ترها می‌گفتند که جوانان قبل از ازدواج برونند گواهینامه ازدواج بگیرند. من نه تنها با این مورد موافق هستم بلکه معتقدم غیر از گواهینامه ازدواج، فردی که به خواستگاری می‌رود، باید خانه، خودرو، کار درست و حسابی و پول نقد هم داشته باشد.



عروسی من مهم‌تر است یا یک مسابقه فوتبال؟ حتی بازی‌های لیگ دسته دورا هم با چند دوربین فیلمبرداری می‌کنند؛ آن وقت توقع دارید که مثلاً عروسی ما تنها با یک فیلمبردار انجام شود؟ آرایش عروس هم بسیار مهم است. باید بهترین مواد به کار رود تا در طبیعی‌ترین حالت ممکن، شیک هم بشوم. از آتلیه هم نمی‌شود گذشت.

معتمد اگر به امکانات و منابع خود مان دقت کنیم می‌توانیم در خصوص نوع ازدواج راحت‌تر حرف بزنیم. مثلاً برادر من وقت ازدواجش شغلی نداشت و طبیعتاً درآمد خاصی هم نداشت، بنابراین براساس شرایطش خیلی ساده و با یک جشن مختصر ازدواج کرد که در مراحل بعد زندگی، برای خانواده‌اش جبران کرد. اما هستند افرادی که وضع مالی خوبی دارند و مراسم مفصل می‌گیرند و مقدمات پرهزینه را انتخاب می‌کنند. اگر زندگی را یک حلقه تصور کنیم، در این حلقه چیزهایی قرار می‌گیرد مثل ازدواج، خرید لوازم.

بحث ازدواج در ذهن همه با مسائل اقتصادی گره خورده است. حال آنکه این مسأله علاوه بر ابعاد اقتصادی، زوایای دیگری نیز دارد. مشخصاً سؤال من این است که ازدواج ساده ازدواجی است که فقط هزینه‌های کم داشته باشد؟ یعنی دو نفر از لحاظ سخت‌افزاری با مهریه کمتر و یا جهیزیه و هزینه کمتر برود سر خانه و زندگی‌شان؟ یا اینکه نه، مایک پیش‌زمینه نرم‌افزاری هم داریم؟

پس نکته اساسی فرهنگ‌سازی است، یعنی ما ذهنیت جوانان را در این زمینه شکل بدهیم تا بتوانند مقوله‌ای مثل ازدواج ساده را با جان و دل بپذیرند. یعنی در کنار امکانات سخت‌افزاری که مهیا می‌کنیم مثل مؤسسات ازدواج آسان، روی بینش‌ها هم کار شود. این روش مشکلی ندارد اما باید ببینیم دختر و پسر به این شیوه اعتقاد دارند یا نه چاره‌ای ندارند؟ یکی از مشکلات اساسی در کشور همین است که همه چیز را می‌خواهیم از لحاظ سخت‌افزاری حل کنیم.

ببینید این ازدواج‌های ساده بین جوانان طبقه متوسط، خانواده‌های مذهبی، طلاب و روحانیون و دانشجویان مرسوم است. بین طبقات مرفه رایج نیست اما می‌بینیم که اکثر این طیف‌هایی که گفتیم، با این شیوه و با استفاده از امکاناتی که مؤسسات ازدواج آسان در اختیار زوجین قرار می‌دهند ازدواج می‌کنند. البته باید بگویم زمانی می‌توان گفت این ازدواج رایج است که حتی طبقات مرفه و ثروتمند نیز با اعتقاد فکری و فرهنگی به این مقوله با این شیوه ازدواج کنند. حال سؤال من این است که علاوه بر امکانات سخت‌افزاری و آمادگی فرهنگی برای ورود به زندگی با شیوه ازدواج آسان، چه محورهای دیگری در این مقوله مهم است؟

به هر حال من در خانواده‌ای هستم که عروس ما، خواهر ما با فلان شکل و مدل ازدواج کرده و من شاهد آن نوع ازدواج بودم. اصلاً برخی معیارها ولو اینکه ارزشمند باشند، برای خانواده ما ارزشمند نیستند. آن چیزی که من در واقعیت می‌بینم این است که دوستم جور دیگری جشن گرفته است، خانواده‌ام به یک شکل دیگر. یعنی حداقل این نکات و تصاویر در ضمیر ناخودآگاه من وجود دارند. به نظر من انسان بیشتر از توانش نباید اיתار کند، چون از یک جایی پشیمان می‌شود. یعنی به خاطر شدت عاطفه یا جوگیری، دو طرف تن به خواسته‌ای می‌دهند که بعداً پشیمانی به بار می‌آورد. من قبول ندارم که با اصلاح یک جهان‌بینی، مسأله حل شود. چون تا بیاییم جهان‌بینی را عملیاتی کنیم، مسأله خیلی سخت می‌شود. به نظر من این یک حرف آرمانی است.

من با صحبت‌های شما مخالفم. باید ببینیم اعتقاد ما چگونه است؟ من چون دوسالی است پیگیر بحث ازدواج هستم و اطرافیانم را نیز ترغیب می‌کنم به این قضیه، می‌بینم که همه، بچه مسلمان و بچه شیعه هستیم یعنی در اعتقادات مان می‌گوییم که خداوند به تو می‌گوید از تو حرکت، از من برکت، اما وقتی رفیق‌های خودم را می‌بینم، متوجه می‌شوم که فقط در حرف این طور می‌گوییم. من با خودم می‌گویم حالا که با دست خالی می‌روی سراغ ازدواج، به حرف ائمه و خدا واقعاً اعتقاد داری؟ من احساس می‌کنم اکثر بچه حزب‌اللهی‌ها به این اعتقاد ندارند، چون درک ما از مبانی اعتقادی و اعتقادات خودمان خیلی دقیق و درست نیست. دوستی گفتند ایشار کردن تا کی؟ خود من تجربه‌ای ندارم و وارد زندگی نشده‌ام، ولی باید ببینیم برای چه می‌خواهیم ایشار کنیم؟ یعنی طرف مقابل را هم ببینیم، اگر انتخاب کردیم تا آخر باید باشیم و پای مسائلمش هم بمانیم. در ادامه من دو سؤال دارم اینکه اعتقاد به ازدواج ساده صرفاً برای انجام ازدواج است یا برای تداوم ازدواج هم هست؟ سؤال دیگر اینکه ازدواج دانشجویی در رنج ترم‌های اول بیشتر منجر به طلاق شده یا در ترم‌های بالاتر و یا مقاطع عالی‌تر نیز به طلاق منجر می‌شود؟

در رابطه با ایشار یک نکته بگویم، حرف من این است که انسان به اندازه ظرفیتی که دارد باید ایشار کند، نه مبتنی بر آرمان‌هایی که نسبتی با واقعیات تربیتی، روحی و رفتاری فرد ندارند. نگاه‌های قبل از ازدواج در این خصوص گاهی غیرمنطقی است و فرد فقط تصوراتش را می‌گوید، اما وقت عملیاتی کردن همان تصورات، با مشکل مواجه می‌شود. به هر حال این واقعیت است که مدرنیته ما را راحت‌طلب کرده و این در زندگی دوران تجرد ما نهادینه شده است. الان هیچ کسی در خانواده‌های متوسط و بالا چندان طعم نداری را نمی‌چشد. در صحبت کردن می‌گوییم قناعت کنیم و ازدواج ساده داشته باشیم ولی در عمل چنین اتفاقی نمی‌افتد.

نگاه دوستان کمی افراطی است. ایشان طوری می‌گویند دختر در دوران تجرد در رفاه بود و بعد از تأهل نمی‌تواند با شرایط سخت ازدواج آسان کنار بیاید که گویا قرار است از رفاه مطلق به فقر و نداری مطلق منتقل شود. من می‌گویم سختی‌های مادی بعد از ازدواج را خیلی بزرگ جلوه می‌دهید. چوری فضا را تصویر می‌کنید که گویا دختر و پسر قرار است وارد زندگی سراسر رنج و سختی و بدبختی شوند، درحالی‌که خانواده‌های زوجین تمام تلاش‌شان را برای کمک به فرزندان‌شان می‌کنند. من هم به نگاه افراطی به ازدواج آسان و آرمان‌گرایی صرف بدون در نظر گرفتن زمینه‌های تربیتی افراد انتقاد دارم، اما روی دیگر ماجرا را هم شما افراطی نشان می‌دهید. به هر حال هر فردی برای کسب درآمد و روزی حلال تلاش می‌کند و سختی‌ها با درک متقابل قابل هضم است.

می‌گویند ازدواج مثل هندوانه در بسته است، طرف را از صد گیت هم که برد کنی، باز هم در زندگی مشترک مشکل وجود دارد. چرا مشکل است؟ چون دوتا خواهر و برادر در یک خانواده با یک پدر و مادر و یک سبک بزرگ می‌شوند اما رفتارشان کاملاً متفاوت است، حال دو فرد از دو خانواده مختلف با روحیات مختلف را تصور کنید. الان متأسفانه سبک زندگی‌ها سبک ناز و نعمت افراطی است. خانواده‌ها نمی‌گذارند بچه هیچ سختی ببیند، به نظر من بچه‌های این دوره به مراتب مشکلات بیشتری از دوره ما دارند، چرا که دوره ما حداقل کودک‌های سختی داشتند و کمی تحمل‌شان از نسل‌های جدید بیشتر است. به هر حال اگر ازدواج را یک بنا تصور کنیم، باید به زمینه‌ها و زیرساخت‌های آن توجه جدی داشته باشیم.

آموزش یک عصرانه خوشمزه که عطرش همه خانه را پر می‌کند

نان ماست جادویی

فائزه صدیقی

نویسنده



درست کردن نان معمولاً یک برنامه دقیق و زمانبر است. شما باید بگذارید خمیر آن در شرایط مناسب به اصطلاح ور بیاید و معمولاً از ساعت‌ها قبل برای پخت و آماده‌سازی نان برنامه‌ریزی کنید. حتی در درست کردن نان‌های حجیم گاهی مراحل آماده‌سازی کار از روزهای قبل شروع می‌شود و این یک جریان کاملاً برنامه‌ریزی شده است که هر قسمت از آن در کیفیت نهایی نان کاملاً تأثیرگذار است. اما خوب ما همیشه آنقدر زمان برای انجام پیش‌نیازهای پخت نان نداریم و گاهی گرسنه‌ایم و

در خانه نان نیست و یا حس لباس پوشیدن و خرید رفتن نیست. اینجاست که پای یک سری نان‌ها به سفره ما باز می‌شود که به جای مایه خمیر داخل آنها از بیکنینگ‌پودر یا جوش شیرین استفاده می‌شود و به طرز جادویی فوق‌العاده سریع آماده می‌شوند، البته که به همان نسبت سادگی و سرعت آماده‌سازی، شما باید سطح توقع‌تان را از آن پایین بیاورید و کلاً به عنوان یک گزینه کار راه‌انداز برای مواقع خاص به آن نگاه کنید. البته این توصیفات اصلاً به معنی خوش‌خوراک و خوشمزه نبودن این نان‌ها نیست، بلکه توصیف این تفاوت بیشتر در قسمت بافت نان‌ها با همدیگر است.

یکی از این دسته نان‌های فوری، نان ماست بسیار خوشمزه و خوش‌خوراکی است که امروز قصد

آموزش آن را به شما دارم.

درست کردن این نان واقعاً ساده است. فقط آرد، بیکنینگ‌پودر، ماست و اندکی روغن برای درست کردن آن لازم است و نه برنامه‌ریزی از قبل لازم دارد و نه هم زدن و ورز دادنی مورد نیاز است. به سرعت پخته می‌شود و بافت آن هم حجیم و ابری است. می‌توانید آن را با رها و بارها به عنوان یک گزینه مناسب برای عصرانه یا شام درست کنید. این نان حتی در ماه رمضان و برای سفره‌های افطار یکی از گزینه‌های بسیار دوست‌داشتنی است، چون حتی با حال روزه می‌توانید آن را خیلی راحت و سریع درست کنید و از خوردن نان گرم در وعده افطار لذت ببرید. پس امروز با من همراه باشید تا در کنار هم طرز تهیه این نان ماست جادویی و دلپذیر را آموزش ببینیم.

مواد لازم برای تهیه نان ماست

آرد ۲ پیمانه*
نمک یک چهارم قاشق چایخوری
بیکنینگ‌پودر ۳ قاشق چایخوری
ماست یک و یک چهارم پیمانه
روغن مایع یک چهارم پیمانه
* اگر پیمانه‌های استاندارد شیرینی‌پزی را دارید از همان استفاده کنید، اما اگر به آنها دسترسی ندارید یک لیوان معادل یک پیمانه در نظر گرفته و برای اندازه‌گیری از آن استفاده کنید.

مراحل آماده‌سازی نان ماست

ابتدا فر را روشن می‌کنیم تا گرم شود. اجازه بدهید در این قسمت از کار، نکته مهمی را برایتان بگویم که اوایل کار بارها باعث ناامیدی من از کیک و نان‌پزی می‌شد! دمای پخت در فرهای گازی و برقی در پخت کیک و شیرینی و نان یکی نیست و به طور معمول دمایی که در فرهای برقی مثل ماکروفر یا سایر نمونه‌ها باید برای پخت انتخاب کنیم حدوداً بیست درجه کمتر از دما در فرهای گازی است. این عدد می‌تواند با توجه به فضا و اندازه فر برقی شما پنج درجه کمتر یا بیشتر باشد، اما در دستورهای آشپزی و شیرینی‌پزی معمولاً به این مورد اشاره‌ای نمی‌شود و تنها یک دما که برای فر گازی است بیان می‌شود و اگر شما نکته تفاوت دمایی را ندانید در نهایت کیک، شیرینی و نان سوخته و سفت تحویل می‌گیرید! پس با این توضیحات اگر فر شما گازی است آن را روی دما ۲۰۰ درجه سانتیگراد بگذارید ولی اگر فر برقی دارید با دما ۱۸۰ درجه سانتیگراد آن را روشن کنید تا گرم شود.

اکنون مواد خشک شامل آرد، نمک و بیکنینگ‌پودر را داخل یک کاسه ریخته، با هم مخلوط کرده و چند باری این مخلوط را الک می‌کنیم. الک کردن

به بهتر شدن بافت نهایی نان کمک می‌کند و باعث می‌شود نان بافت سبک‌تری داشته باشد. آرد را با قاشق چوبی کنار زده و وسط کاسه حاوی آرد یک حفره ایجاد می‌کنیم. روغن مایع و ماست را داخل این حفره می‌ریزیم و با قاشق چوبی خوب آنها را مخلوط می‌کنیم. در صورت تمایل می‌توانید برای یک دست شدن خمیر کمی آن را با انگشتان خود ورز داده و جمع کنید.

کف یک قالب گرد ۲۳ سانتی را کاغذ روغنی انداخته و روی کاغذ را هم کمی چرب می‌کنیم. اکنون مایه نان را در قالب می‌ریزیم. مایه نان ماست یک مایه سفت است و باید با قاشق کف قالب پهنش کنید. البته می‌توانید سطح نان را صاف نکنید و بگذارید به همان شکل نامنظم بماند تا بعد از پخت زیبایی خودش را داشته باشد. نکته: شما می‌توانید کل خمیر نان را یکپارچه داخل قالب بریزید و یک قرص نان بزرگ درست کنید، اما یک انتخاب دیگر آن است که کف قالب‌های کاپ کیک یا هر قالب کوچک دیگری را کاغذ روغنی انداخته و خمیر را در آنها بریزید و به جای یک قرص نان بزرگ، قرص‌های کوچک نان بپزید. این کار در مغزپخت شدن نان بهتر است.

نکته بافت نان ماست

لازم است در اینجا یک توضیح در مورد بافت نان با توجه به انتخاب مواد اولیه شامل آرد و ماست بدهم: - آردها درصد جذب رطوبت‌شان با همدیگر متفاوت است و این خود یک عامل مهم اثرگذاری در بافت نهایی نان است. پس بنا بر انتخاب آردی که شما دارید، بافت نهایی نان متغیر است و با تجربه انواع آردها متوجه

آن خواهید شد. - عامل دوم میزان رطوبت ماست است. بعضی از ماست‌ها شل‌تر و آبدارتر هستند و بعضی سفت‌تر. شما می‌توانید این نان را با انواع ماست ترش، ماست شیرین، ماست هم‌زده، ماست کم‌چرب، ماست پرچرب و خلاصه انواع ماست‌ها درست کنید.



شما می‌توانید این نان را با انواع ماست ترش،

ماست شیرین،

ماست هم‌زده،

ماست کم‌چرب،

ماست پرچرب و

خلاصه انواع ماست درست کنید. این

انتخاب فقط بافت

نهایی نان شما را

متفاوت می‌کند اما

نان خراب یا پدمزه

نمی‌شود. فقط چون

ذائقه‌ها متفاوت

است ممکن است

از بعضی نان‌ها با

بعضی ماست‌ها

بیشتر خوش‌تان

بیاید

طعم‌دار کردن نان ماست

شما می‌توانید همین نان را با اضافه کردن انواع سبزیجات خشک یا تازه طعم‌دار کنید. برای مثال اگر بخواهید نان جعفری و ماست درست کنید حدود یک و نیم لیوان جعفری خرد شده به مواد اضافه می‌کنیم. لازم نیست جعفری‌ها را زیاد خرد کنید. هم می‌زنیم تا همه به خوبی مخلوط شوند. بعد از آنکه خمیر را در قالب‌ها ریخته دوباره روی همه یک لیوان جعفری می‌پاشیم. این نان‌های جعفری بسیار خوشمزه هستند و حالا اگر جای جعفری را با سایر سبزی‌ها عوض کنید، با تنوع زیادی از این نان‌های کوچولو طعم‌دار روبه‌رو خواهید شد. فقط دقت کنید که ممکن است دو و نیم لیوان شوید خرد شده برای این دستور خیلی زیاد باشد. لطفاً این نکته را در مورد سبزیجات معطر در نظر داشته باشید و با میزان کم شروع کنید. از اینکه این آموزش را تا انتها با من همراه بودید از شما سپاسگزارم. امیدوارم لحظات شیرین زندگی‌تان هر روز بیشتر از روز قبل بوده و تنور آشپزخانه دوست‌داشتنی‌تان به گرمای زندگی‌تان باشد.

فناوری و رسانه

یادداشت

ایزوله فیلم دیدن و جدایی نسل‌ها

ونوس بهنود

دبیر تحریریه
vbhhood@gmail.com

در مطالعات میدانی که صورت گرفته است، ایرانی‌ها یکی از مهم‌ترین سرگرمی‌های خود را فیلم و سینما تعریف کرده‌اند اما روند تماشای فیلم در طول دهه‌های اخیر به حدی تغییر کرده که گویای دردی عمیق در گسست نسل‌ها است.

زمانی که تلویزیون‌های سیاه و سفید برای اولین بار به خانه‌ها راه یافت، به دلیل اینکه هنوز قدرت خرید این جعبه جادویی برای همه فراهم نشده بود، خانواده‌ها در خانه یکدیگر جمع می‌شدند و فیلم تماشا می‌کردند. فیلم‌ها نه صحنه منشوری داشت و نه محتوایی که افراد را به سمت خشونت، بدکلامی و پدرفتاری هدایت کند. به همین دلیل تجربه فیلم دیدن دسته‌جمعی یکی از خاطراتی است که اگر از متولدان دهه‌های ۲۰ و ۳۰ بپرسید به شیرینی از آن یاد می‌کنند.

در آن مقطع زمانی سینماها نیز به تعداد محدود و در شهرهای محدود دایر بود و شهروندان اندکی به سینما دسترسی داشتند. حتی فیلم دیدن در سینما نیز با روح جمعی تماشاگران همراه می‌شد و بعد از تماشای فیلم، حس خوشایند برابری به همه انتقال می‌داد. بعدها وقتی تعداد تلویزیون‌ها در خانه‌ها بیشتر شد و این جعبه‌های جادویی، رنگی نیز شدند، تعداد برنامه‌هایی که پخش می‌شد افزایش یافت و هر گروه سنی می‌توانست برنامه‌های خود را تماشا کند. روزها برای کارتون و سرگرمی ویژه کودکان و شب‌ها برای فیلم ویژه بزرگسالان. اما همچنان تلویزیون در بخشی عمومی از خانه‌ها جای می‌گرفت و تماشای انحصاری وجود نداشت. گوشی هوشمند با ورود خود به زندگی آدم‌ها ایزوله‌ای را رقم زد که موجب شد حتی نسل‌ها از هم جدا شده و روح جمعی لذت از محتوای رسانه در هم شکند. روز به روز محتواها اختصاصی و اختصاصی‌تر شد تا جایی که نوجوان گوشی به دست می‌توانست در اتاق



خود بنشینند و فیلم مورد علاقه‌اش را تماشا کند، بدون اینکه آن را به والدین خود توصیه کند یا اینکه در تماشای آن بخواهد اشتراکی ایجاد کرده باشد. ایزوله‌سازی رسانه‌ها موجب شده تا فرایندی که پژوهشگران از آن تحت عنوان هم‌تماشایی (co-viewing) یاد می‌کنند در هم شکند و دیگر تماشای دسته‌جمعی یک برنامه به میزان قابل توجهی کاهش یابد. این پدیده را هم می‌توان از منظری مثبت و مفید مشاهده کرد و هم از منظری منفی. در شرایطی که هم‌تماشایی نادریم، کنترل محتواها برای خانواده در حد غیرممکن شده است. از طرفی آدم‌ها حریم خصوصی بیشتری دارند و می‌توانند مطابق سلیقه خود به تماشای فیلم و برنامه بنشینند. رسانه‌ها شهروندان را هر روز در دیوارهای شیشه‌ای خود محصورتر و محصورتر می‌کنند و با تعریف محتوا متناسب با سلیقه کاربر، او را از تعاملات اجتماعی بویژه با خانواده جدا می‌کنند. تصور کنید زن و شوهری که هر یک در گوشی همراه خود محتوایی را تماشا می‌کند و حاضر نیست به همسر خود آن را توصیه کند تا مبادا برای دیدن فلان بخش آن محتوا لازم به پاسخگویی باشد. حباب شیشه‌ای رسانه هر چند نامرئی است اما اکسیژن زیست جمعی را کاهش داده است و روزی فرا می‌رسد که ما از شدت تنهایی احساس خفگی خواهیم کرد و آیا برای مواجهه و ممانعت از آن روز فکری اندیشیده‌ایم؟



گوشی هوشمند
با ورود خود به
زندگی آدم‌ها
ایزوله‌ای را رقم
زد که موجب
شد حتی
نسل‌ها از هم
جدا شده و روح
جمعی لذت از
محتوای رسانه
در هم شکند



اخیراً هک اطلاعات و دسترسی به داده‌های محرمانه به حدی با شیطنت سارقان اینترنتی افزایش داشته که انتخاب گذرواژه مناسب یکی از ضرورت‌ها جهت محافظت از داده‌های شخصی است، اما چگونه می‌توان به گذرواژه مناسب و غیر قابل هک رسید؟ سایت Nord pass اعلام کرده رمزهای آسان بهترین دستاویز برای هکرها است و به عنوان مثال رمزی مانند ۱۲۳۴۵۶ می‌تواند به سادگی هک شود. مروری داشته باشیم به ویژگی‌های پسوردهای ضعیف و قوی و نحوه انتخاب گذرواژه مناسب.



گذرواژه غیر قابل هک انتخاب کنید

مراحل انتخاب یک پسورد قوی

۱- پسوردهای قوی طولانی هستند

اولین چیزی که باید موقع ساخت رمز عبور به خاطر داشته باشید این است که پسوردتان طولانی باشد. یک رمز عبور قوی باید حداقل ۲۰ حرف داشته باشد. اگر گذرواژه شما ۸ حرف یا کمتر باشد، در ۵۸ ثانیه شکسته می‌شود.

۲- پسوردهای قوی نمادهای خاصی دارند

یک رمز ورود قوی باید شامل نمادها، اعداد، حروف کوچک و بزرگ باشد. درج علائم و اعداد خاص حدس رمز ورود شما را دشوارتر می‌کند چون شما با استفاده از این نمادها ترکیبات احتمالی بیشتری ایجاد می‌کنید. اگر پسوردتان شامل نمادها و کاراکترهای خاص باشد، احتمال اینکه قربانی حمله هکرها شوید کمتر می‌شود. هکرها موقع حمله و تلاش برای نفوذ به اطلاعات، ترکیب‌های مختلف حروف را امتحان می‌کنند تا رمز ورود شما را حدس بزنند و به حساب کاربری‌تان نفوذ کنند.

۳- رمزهای عبور قوی شامل اطلاعات واضح و مشخص نمی‌شوند

خیلی‌ها موقع انتخاب پسورد از اعداد یا حروفی که برایشان آشنا است استفاده می‌کنند؛ مثلاً تاریخ تولد، شماره شناسنامه، کد پستی یا آدرس، اما یادتان باشد چنین پسوردهایی امن نیستند و هکرها به راحتی می‌توانند آنها را شناسایی کنند. شما نباید از اطلاعات شناسایی شخصی به عنوان بخشی از رمز عبور خود استفاده کنید، اما این مسأله به این معنا نیست که حتماً باید اعداد، حروف یا عبارتهای تصادفی را به کار ببرید. پسوردهای تصادفی شاید قوی باشند اما به خاطر سپردنش مشکل است.

ویژگی‌های گذرواژه‌های ضعیف:

- گذرواژه‌ای که تنها از حروف کوچک تشکیل شده باشد.
- استفاده از نام خودتان، نام حیوان خانگی، تاریخ تولد یا اسامی رایج.
- گذرواژه‌ای که بین یک تا ۶ کاراکتر داشته باشد.

- استفاده از کلمات رایج مثل Apple, Book, Picture و...
- استفاده از پسوردهای تکراری.
- استفاده از ترکیب دکمه‌های کیبورد.

ویژگی‌های گذرواژه‌های معمولی:

- ترکیبی از حروف و اعداد.
- تشکیل شده از حداقل ۸ کاراکتر.
- استفاده از حروف کوچک و بزرگ.
- استفاده از اعداد و شمایل‌ها.
- استفاده نکردن از کلمات دیکشنری.

ویژگی‌های گذرواژه‌های قوی:

- ترکیبی از حروف کوچک و بزرگ، اعداد و شمایل‌ها.
- دارای بیش از ۸ کاراکتر.
- استفاده از عبارات من‌درآوردی.
- استفاده نکردن از کلمات کامل.
- آپدیت کردن رمز عبور در بازه‌های زمانی مشخص.

۴- پسوردهای قوی در خاطر می‌مانند و در آنها از کلمات اختصاری و کدها استفاده می‌شود

یک رمز عبور قوی باید در ذهن بماند و گرنه اصلاً خوب نیست. علاوه بر این، رمز عبورتان نباید طوری باشد که برای به خاطر سپردنش مجبور باشید آن را روی کاغذ بنویسید یا جایی در کامپیورتان ذخیره کنید. حالا سؤال اینجا است که چگونه می‌شود یک پسورد قوی که به راحتی در ذهن بماند انتخاب کرد؟ برای این کار سعی کنید از کدها و کلمات اختصاری مربوط به چیزهای خاصی که به راحتی در ذهنتان می‌مانند استفاده کنید. به این ترتیب رمز عبورتان برای همه بجز خودتان به صورت مجموعه‌ای تصادفی از حروف، اعداد و نمادها به نظر می‌رسد.

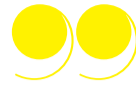
۵- رمز عبورهای قوی، احراز هویت چند مرحله‌ای دارند

متأسفانه چیزی به اسم رمزی که به هیچ وجه نتوان آن را هک کرد وجود ندارد؛ بنابراین احراز هویت دو مرحله‌ای بهترین راه برای ایمن نگه داشتن رمز عبورتان است. با این حال احراز هویت چند عاملی (MFA) نباید جایگزین ساختن یک پسورد قوی شود، بلکه باید به عنوان راهی برای محافظت از رمز عبورتان از آن استفاده کرد. MFA و تنظیمش رایگان است و یک لایه امنیتی اضافی به حساب کاربری شما اضافه می‌کند.

۶- پسوردهای قوی در پسورد منیجر ذخیره می‌شوند

پسورد منیجرها (Password manager) آسان، رایگان و ضروری هستند که می‌توانند همه رمزهای عبورتان را یکجا نگه دارند. با این کار دیگر نیازی به یادآوری ۵۰ گذرواژه مختلف نخواهید داشت، اما برای ورود به سیستم پسورد منیجرتان هم به یک رمز عبور قوی، امن و به‌یادماندنی نیاز دارید. خوبی استفاده از پسورد منیجرها این است که فقط باید یک پسورد را به خاطر بسپارید، اما در عین حال همین مسأله لزوم انتخاب یک رمز عبور قوی را مهم‌تر می‌کند.

با اینکه حتی بزرگ‌ترین کمپانی‌های رسانه‌ای خود را مقید به تولید محتواهای مناسب برای کودکان معرفی می‌کنند اما بازار مجازی پر از محتواهایی است که خشونت، بداخلاقی و بی‌هویتی را به خورد کودک و نوجوان می‌دهند



با بخش فناوری و روزمرگی در خدمت شما مخاطبان عزیز هستیم. در نظر داریم اطلاعات مفید و کاربردی استفاده از تمامی تجهیزات فناورانه در زندگی روزمره را به شما انتقال دهیم. می‌توانید درخواست‌هایتان را به ایمیل دبیر تحریریه ایران جمعه ارسال کنید.

فناوری و روزمرگی

بهترین دوربین‌های گوشی‌های هوشمند از نگاه دکسومارک

درجه بزرگنمایی که گوشی پشتیبانی می‌کند، عملکرد دوربین را بررسی می‌کند که شامل سنسور قدرت زوم تله فوتو تا ۱۴ برابر و سنسور بزرگنمایی واید از فاصله کانونی ۱۲ میلیمتری است.

بخش عکاسی

بخش عکاسی یکی از بررسی‌های دوربین را به خود اختصاص می‌دهد. برای بررسی کردن بخش عکاسی، دکسومارک عوامل روشنایی، رنگ‌ها، بافت‌ها، نویز، اشیا و فوکوس خودکار را در نظر می‌گیرد.

بخش فیلمبرداری

بخش فیلمبرداری در امتیازدهی دوربین‌های گوشی‌ها، توانایی فیلمبرداری آن است که ۲۸٫۵ درصد سهم بررسی فیلمبرداری گوشی‌های هوشمند را می‌شود. در این حالت اختلالات، لرزشگیر، رنگ‌ها، میزان بافت، بافت‌ها، روشنایی و توانایی فوکوس خودکار سنجیده می‌شود.

بخش زوم

دکسومارک اعلام کرده است برای سنجش توانایی زوم گوشی‌های هوشمند از حالت زوم واید تا آخرین

دکسومارک یک وبسایت تجاری است که به طور علمی لنزها و دوربین‌های گوشی‌های هوشمند را ارزیابی می‌کند. دکسومارک که در سال ۲۰۰۸ تأسیس شد، در اصل متعلق به DXO Labs، یک شرکت مهندسی و مشاوره فرانسوی بود که دفتر مرکزی آن در پاریس قرار دارد.

دکسومارک از سال ۲۰۱۲ پروتکل بررسی دوربین‌های گوشی‌های هوشمند را معرفی کرده است. این وبسایت مدعی است بعد از مدتی پروتکل‌های خود را به‌روز می‌کند که از پیشرفت تکنولوژی عقب نماند. برای عکاسی به محیط‌های باز رفته و امتیاز نهایی را بر اساس ۵ فاکتور اصلی اعلام می‌کند. این ۵ فاکتور شامل عکاسی، زوم، بوکه، پیش‌نمایش و فیلمبرداری است.

دکسومارک از سال ۲۰۱۲ پروتکل بررسی دوربین‌های گوشی‌های هوشمند را معرفی کرده است. این وبسایت مدعی است بعد از مدتی پروتکل‌های خود را به‌روز می‌کند که از پیشرفت تکنولوژی عقب نماند. برای عکاسی به محیط‌های باز رفته و امتیاز نهایی را بر اساس ۵ فاکتور اصلی اعلام می‌کند. این ۵ فاکتور شامل عکاسی، زوم، بوکه، پیش‌نمایش و فیلمبرداری است.

ملک‌های بررسی دوربین

دکسومارک از سال ۲۰۱۲ پروتکل بررسی دوربین‌های گوشی‌های هوشمند را معرفی کرده است. این وبسایت مدعی است بعد از مدتی پروتکل‌های خود را به‌روز می‌کند که از پیشرفت تکنولوژی عقب نماند. برای عکاسی به محیط‌های باز رفته و امتیاز نهایی را بر اساس ۵ فاکتور اصلی اعلام می‌کند. این ۵ فاکتور شامل عکاسی، زوم، بوکه، پیش‌نمایش و فیلمبرداری است.



Huawei Mate 50 Pro



Honor Magic5 Pro

سایز	۱۶۲٫۱ mm x ۷۵٫۵ mm x ۸٫۵ mm
وزن	۲۰۹ g
رزولوشن	۲۶۱۶ x ۱۲۱۲ Pixels
شبکه	DCO-LX9 / 4G LTE FDD

سایز	۱۶۲٫۹ x ۷۶٫۷ x ۸٫۸ mm
وزن	۲۱۹ g
رزولوشن	۱۳۱۲ x ۲۸۴۸ pixels
شبکه	GSM / CDMA / HSPA / EVDO / LTE / 5G



Apple iPhone 14 Pro Max



Google Pixel 7 Pro

سایز	۱۶۰٫۷ x ۷۷٫۶ x ۷٫۹ mm
وزن	۲۴۰ g
رزولوشن	۱۲۹۰ x ۲۷۹۶ pixels
شبکه	GSM / CDMA / HSPA / EVDO / LTE / 5G

سایز	۱۶۲٫۹ x ۷۶٫۶ x ۸٫۹ mm
وزن	۲۱۲ g
رزولوشن	۱۴۴۰ x ۳۱۲۰ pixels
شبکه	GSM / CDMA / HSPA / EVDO / LTE / 5G



گزارشی از پایش محتواهای رسانه‌ای توسط کدومو

خشن‌های در دسرساز برای والدین

کدومو را گرفته است. «وارفریم عنوانی اکشن سوم شخص و تماماً آنلاین است که در آینده‌های دور و در کهکشان راه شیری روایت می‌شود. خشونت بازی در حالت عادی بالاست ولی می‌توان با غیرفعال کردن خون‌ریزی، آن را کاهش داد. سرعت بازی بسیار بالاست و ممکن است استرس‌زا باشد. خرید درون برنامه‌ای در بازی پررنگ ولی غیرضروری است. چت صوتی و متنی نیز در بازی وجود دارند که هر دورا می‌توان غیرفعال کرد.»

«این بسته ساختنی که شامل قطعاتی برای ساخت یک قایق موتوری و یک فانوس دریایی است، به افزایش علاقه کودک به کاردستی‌های علمی در حوزه رباتیک و الکترونیک کمک می‌کند. این بسته حاوی دفترچه راهنما برای آموزش نحوه انجام پروژه‌ها، سازه‌های پلاستیکی پیچ و مهره، آرمیچر، لامپ، سربیس و جای باتری، دسته کنترل و سایر قطعات مورد نیاز برای ساختن کاردستی‌های الکترونیکی است.»

«رمز رئیس‌م روزن» سریالی تخیلی است که شاخص خشونت و ترس پایینی دارد. این سریال که بر اساس وب‌تون‌ها با همین نام ساخته شده، در مورد رفتار شدن روح رئیس شرکت سیلور لاینینگ در تلفن همراهش و پسر جوان فقیری است که با پیدا کردن تلفن همراهش و کمک به او، یک شیبه ثروتمند می‌شود. «دکتر استون» انیمه‌ای سریالی محصول سال ۲۰۱۹-۲۰۲۲ کشور ژاپن است. داستان این انیمه درباره پسر نوجوان نابغه‌ای است که می‌خواهد ۳۷۰۰ سال پس از نابودی تمدن بشری، انسان‌ها را از سنگ‌شدگی نجات دهد و دوباره بشریت را به نقطه اوج خود برساند. ناهنجاری و خشونت این انیمه نمره بالایی ندارد، اما به دلیل وجود بحث‌های علمی و اخلاقی فهم آن برای نوجوانان بالای ۱۵ سال راحت‌تر است.»

«شوگو کومی دختری زیبا و باوقار است به طوری که پس از ورود به مکانی تمام سرها به سمت او بازمی‌گردد، اما یک مشکل اساسی دارد. او از اختلال ارتباطی رنج می‌برد و نمی‌تواند با آدم‌ها ارتباط برقرار کند. کومی به همراه تادانو می‌خواهد به هدف خود که پیدا کردن صد دوست است برسد. «کومی نمی‌تواند ارتباط برقرار کند» انیمه‌ای سریالی در ژانر کمدی و مدرسه‌ای است. این اثر به دلیل ناهنجاری‌هایی مناسب نوجوانان زیر ۱۵ سال نیست. «این فیلم دنباله ۵ فصل سریال «آخرین پادشاهی» در ژانر تاریخی و درام است. پس از مرگ پادشاه ادوارد، لورد اوترد و سایر دوستانش در یک پادشاهی از هم پاشیده، به دنبال اتحاد قباایل و تشکیل کشور انگلستان هستند. خشونت بالا و ناهنجاری قابل توجه در فیلم سبب افزایش رده سنی فیلم شده است.»

به اعتقاد کولبرگ پژوهشگری که در خصوص رشد اخلاقی کودکان مطالعه کرده است، سه سطح از رشد اخلاقی در کودک وجود دارد. پیشا‌عرفی، عرفی و پس‌اعرفی. در مرحله پیشا‌عرفی کودک برای دانستن اینکه چه چیزی درست است یا غلط به اقتدار یک بزرگسال نیاز دارد. مواجهه با بازی‌های ویدیویی خشن در مرحله پیشا‌عرفی رشد (سن دو تا هشت سال) می‌تواند با انتقال این ایده که تهاجم روشی پذیرفتنی برای حل مشکلات است، بر رشد اخلاقی اثر بگذارد.

بسیاری از محتواهای رسانه‌ای بویژه در قالب انیمه‌ها و بازی‌های رایانه‌ای به دست کودکان و نوجوانان می‌رسد که آسیب‌زا بوده و می‌تواند اثرات سوء تربیتی داشته باشد.

با اینکه حتی بزرگ‌ترین کمپانی‌های رسانه‌ای خود را مقید به تولید محتواهای مناسب برای کودکان معرفی می‌کنند اما بازار مجازی پر از محتواهایی است که خشونت، بداخلاقی و بی‌هویتی را به خورد کودک و نوجوان می‌دهند.

در این میان سرویس کدومو تلاش کرده است با بهره‌گیری از نظرات کارشناسان به پایش این محتواها همت کرده و در سایت خود نسبت به اعلام وضعیت تولیداتی مانند فیلم‌های سینمایی، سریال‌ها، انیمه‌ها، بازی‌های رایانه‌ای و حتی اسباب‌بازی‌ها اقدام کند. مدیر پروژه کدومو ادعان دارد که این مجموعه جمعی بزرگ از مادران و پدرها، مربیان، استادان و کارشناسان است. این جمع بر مبنای پژوهش‌ها به موضوع تربیت رسانه‌ای کودک و نوجوان مشغول است و همواره در حال گسترش است.

محمدامین طالبی تصریح کرد: بعد از مشاهده محتواهای آسیب‌زا ما این سرویس را با هدف کمک به خانواده‌ها در انتخاب محتوای مناسب تشکیل دادیم و متأسفانه برخی محتواها در قالب بازی و انیمه و سریال به دست کودک و نوجوان می‌رسد که می‌تواند خشونت، ترس و ناهنجاری اخلاقی را ترویج کند.

وی افزود: کدومو با بهره‌گیری از ظرفیت کارشناسان محتواها را پایش کرده و نظرات خود را به‌صورت کاملاً شفاف در سایت خود قرار داده است. همچنین خود والدین نیز می‌توانند نظر خود را اعلام کنند.

در سایت این سرویس عنوان شده که سرویس کدومو به عنوان دستیار چندرسانه‌ای خانواده و سامانه هدایت مصرف خانواده اعلام می‌کند که کلیه تصاویر استفاده‌شده در این نرم‌افزار به‌صورت رایگان و بدون مالکیت شخص یا نهادی است و همچنین محتواهای متنی، پادکست‌های صوتی و یا ویدیوهای تولید و ثبت شده در بخش‌های مختلف این نرم‌افزار متعلق به سرویس تولید محتوای کدومو بوده و حق انحصاری پدیدآورنده اثر برای بهره‌برداری مادی و معنوی برای این مجموعه محفوظ است.

این مجموعه با همت جوانان ایرانی یکی از مجموعه‌هایی است که سازمان‌هایی مانند ساترا هم می‌توانند در پایش محتواهای رسانه‌ای از ظرفیت آن استفاده کنند. نمونه‌ای از نظرات درج شده در خصوص محتواها را با هم مرور می‌کنیم.

«داستان بازی حول موضوع ترور ژنرال قربانی (شهید سپهبد سلیمانی) می‌گردد. سپاه قدس به دنبال انتقام از امریکا است. در این راه می‌خواهد خاک امریکا را هدف موشک قرار دهد؛ اما امریکا به کمک متحدانش این حمله را خنثی می‌کند. بازی نشان می‌دهد ایران و روسیه سلاح‌های سنگین به نیروهای افراط‌گرای اسلامی می‌فروشند و منطقه را ناامن کرده‌اند. روند بازی یک اکشن پرهیجان با گرافیکی بالاست، به همین دلیل اثرگذاری آن روی بازیکن و دید منفی و تاریکی که نسبت به ایران پیدا می‌کند قطعا جدی و عمیق خواهد بود. این بازی به دلیل ضدایرانی بودن نشان ممنوعیت



امپراتور جدید دریاها، ناوتکن دنا - دور دنیا در ۲۴ روز



هستار می دم!
شما به حرم دریایی ما
تجاوز کرده‌ین.

مهربان مگه الان خودمون
به حرم دریایی یکی دیگه
تجاوز نکردیم؟



در تونلین جزایر مستحرم و خرابشده



هاهاها ...
ناوتکون او نیست و
نابودگرم. هیستکی
از پس قارت من بر
نمیاد.

زیاردم مطمئن
نباش داداش!

دریا، دریا،
اومدم تنها
که حرم پلنی
ناوتنارو...



بیسر بیم کفیس هاسون
رو حاکم کن بلکه یک سب
بیسر نگلسون دارم.





کاش منم
سافته ایران
بودم.

کمی سه هجر
نیچ کینه به ما
سسر بزنیند؟

از قبرستان کستی ما
عبور کردیم. براسون
فاتحه ای می خونیم.

دماغه امید نیک



قربان نریم افزارمون میلیه
۲ ساعت و مادقیقه و ۲ ثانیه دیکه
یک جبهه طوفان دریایی با سرعت ۸۰
کیلومتر بر ساعت و بوضی ۶ سیکور از وضع
خرابی کستی در حال نزدیک شدن به
ماسهت و بیستیناد نریم اقرارمون اینیم با
سرعت ۲۰ گره دریایی به سمت شمال
شرقی مورقبتت کنونی حرکت کنیم و
پیشینهلا دوم...

با این قایق
فستعلی دور
دنیا رو زدین؟!!

قدم اینجا کردین
به قایق فستعلی ما.

مریض بعدی
۹۱ آماده کنید.

زنان

بازنمایی اغراق آمیز از زن ایرانی

گزارشی از نشست بررسی کتاب «بازنمایی ایران پسا انقلاب»

سخن دبیر

روایت معارض زن ایرانی

عطیه کشتکاران

دبیرگروه زنان

Atiye.keshtkaran@gmail.com

جمله‌ای وجود دارد که بارها آن را برای ترغیب یا تهدید شنیده‌ایم: «اگر روایت نکنید، روایت می‌شود.» به نظر می‌رسد معنای لفظی جمله ایرادی ندارد. بخواهیم به زبان منطق ساختار آن را بشکافیم، جمله شرطی متصله است. اگر الف آنگاه ب. اگر باران بیبارد، زمین خیس می‌شود. روشن است دیگر. به ندرت پیش می‌آید که شاهد دنیایی خالی از روایت باشیم. هر رویداد کوچک و بزرگی ممکن است بی‌شمار شاهد و راوی داشته باشد و هر کدام از دریچه نگاه خود آن را حکایت کنند.

از رویدادهای مکرر مانند سنت‌های تحویل سال و نوروز گرفته تا اتفاق‌هایی سالی یک بار مانند پیاده‌روی اربعین. پس امروزه هر کس و ناکسی صاحب امتیاز یک رسانه شخصی است، روایت‌نشدنی در کار نیست.

مشکل آنجاست که معمولاً روایتی که فاعلش دیگران باشند با روایت مطلوب ما فرسنگ‌ها فاصله دارد، بویژه اگر دیگران در دایره دوستان و نزدیکان ننگینند و بخواهند با کج و معوج کردن روایت، حرف خودشان را هم به کرسی بنشانند.

«روایت غالب» یا سبقه زمانی دارد، زودتر دست به کار شده و به تصویر و قلم کشیده یا قدرت و نفوذ بیشتری برای روایتگری دارد.

گاهی آنقدر میدان نابرابر است که روایت غالب تا مدت‌ها تک روایت آن موضوع است و دیگر به سختی بتوان روایت معارضی عرضه کرد.

یک نمونه آن روایت زن ایرانی در نشر مکتوب انگلیسی‌زبان است که گزارشی از یک نشست رونمایی کتاب با این موضوع در این شماره ایران جمعه منتشر شده است، بلکه صدای این «روایت معارض» کمی رساتر شنیده شود.



گاهی آنقدر میدان نابرابر است که روایت غالب تا مدت‌ها تک روایت آن موضوع است و دیگر به سختی بتوان روایت معارضی عرضه کرد. یک نمونه آن روایت زن ایرانی در نشر مکتوب انگلیسی‌زبان است که گزارشی از یک نشست رونمایی کتاب با این موضوع در این شماره ایران جمعه منتشر شده است، بلکه صدای این «روایت معارض» کمی رساتر شنیده شود



فاطمه امی
خبرنگار حوزه زنان و خانواده

اگر از ما راجع به غرب و زندگی در غرب بپرسند؛ ذهن ما را به صدها فیلم و کتاب و روایتی ارجاع می‌دهد که در دسترس همه قرار دارد. نوع زندگی مردم، خصوصاً زنان، در غرب بدون حرف مخالف برجسته یا معیاری برای صحت‌سنجی آن، به ما ارائه شده است. همین معادله را اگر برعکس کنیم و از مردم آمریکا بپرسیم، نتیجه‌اش در نهایت تصویری را با عراق اشتباه می‌گیرند و در نهایت تصویری که در ذهنشان وجود دارد اختلاف فاحشی با تجربه واقعی زندگی در ایران دارد. زندگی در ایران در ذهن غربی‌ها وقتی تاریک‌تر می‌شود که یک زن ایرانی باشی.

زنان ایرانی افرادی مظلوم و تحت سلطه مردان به جهان معرفی شده‌اند؛ در حالی که این تصویر تیره در مورد زنان در عربستان و افغانستان یا کشورهای دیگر کمتر دیده می‌شود.

مردم غرب اگر بخواهند مطالعه‌ای در مورد شرایط زنان ایرانی داشته باشند؛ به معدود کتاب‌های انگلیسی برمی‌خورند که زنان ایرانی مقیم آمریکا نویسنده آن هستند و روایت آنها از تجربه زیسته یا داستان آنها با توجه به بازی‌های سیاسی، مهر تأییدی است بر همان تصور تیره و غیرواقعی که جامعه غرب از زن ایرانی دارد.

روایت‌های دروغین به زبان انگلیسی

موضوع روایت زنان ایرانی مقیم آمریکا، موضوعی دست‌نخورده است که در حد تألیف چند کتاب به زبان انگلیسی باقی مانده است. به همین بهانه اخیراً کتابی از نویسنده‌ای ایرانی به زبان انگلیسی منتشر شده تا خط بطلانی روی این موضوع باشد. دوشنبه ۸ خرداد رونمایی کتاب «بازنمایی ایران پسا انقلاب» در کتابخانه ملی برگزار شد. این کتاب نوشته حسین نظری، عضو هیأت علمی دانشکده زبان‌ها و ادبیات خارجی دانشگاه تهران است. این کتاب در ۵ فصل به نقد و بررسی ۳ کتاب معروف انگلیسی پرداخته که زنان ایرانی مقیم آمریکا آن را نوشته‌اند: کتاب «بدون دخترم هرگز» نوشته بتی محمودی، «لولیتاخوانی در تهران» نوشته آذر نفیسی و «پاس‌ها و ستاره‌ها» نوشته فاطمه کشاورز.

در این رونمایی چند سخنران به نقد و بررسی این کتاب پرداختند. زینب قاسمی طاری که اولین دانش‌آموخته مطالعات آمریکا در ایران و استادیار دانشکده مطالعات جهان دانشگاه تهران است؛ فصول کتاب حسین نظری را تشریح می‌کند و راجع به کتاب‌هایی که بررسی شده‌اند می‌گوید: «بطور مثال کتاب بتی محمودی که در فصل دوم کتاب به آن پرداخته شده از این لحاظ دارای اهمیت است که جریان‌ساز شد. این کتاب ۱۲۰ میلیون نسخه در آمریکا فروش رفت و بسیار دیده شد. بعد از آن موجی از ایرانیان مقیم آمریکا را دیدیم که شروع به نوشتن در حوزه

زنان زندگی نوشت شدند و سعی کردند از همان الگوهای کتاب بتی محمودی استفاده کنند و تصویری کاریکاتوری از ایران ارائه دهند که در آن مردان فاسد و خشن هستند و زنان نیز سرکوب شده، مطیع و به اندازه همان مردان شرور هستند.» قاسمی به این موضوع می‌پردازد کتاب‌هایی که در حال حاضر به زبان انگلیسی از وضعیت زنان و به نحوی زندگی‌نوشت هستند و در بازار آمریکا به فروش می‌رسند، کتاب‌هایی سیاسی هستند و در نهایت هم ادبیات موجبات دخالت و استفاده سیاسی می‌شود. زینب قاسمی از تجربه حضور خود در کنفرانس‌های بین‌المللی می‌گوید که وقتی از او می‌خواهند اثری که نگاه درستی به زن ایرانی دارد و کتابی به زبان انگلیسی در این زمینه به آنها معرفی کند، دستش خالی است و با خلأ در این زمینه مواجه شده است.

محسن بدره، استادیار گروه مطالعات زنان دانشگاه الزهرا، سخنران بعدی این نشست بود. او تصویری زن ایرانی را مؤلفه مهم در شرق‌شناسی می‌داند و تأکید دارد که فمینیسم تبدیل به نوعی خوداستعمارگری شده است. بدره غیر از نگاه به کتاب «بازنمایی ایران پسا انقلاب»، سؤالی را مطرح می‌کند: «ما چقدر توانستیم تجربه‌های زیسته زنان و تاریخ شفاهی زنانی که تجربیاتی از جنگ و انقلاب دارند را ثبت و ضبط کنیم؟»

چرا بازنمایی واقعی زندگی زنان در ایران مهم است؟

روابط ایران و آمریکا و دشمنی‌های آشکار آمریکا حد و مرزی نمی‌شناسد. این روزها رسانه و فرهنگ هدف و بستر اصلی جنگ شده است. روایت‌های زنان آمریکایی که تجربه زندگی در ایران را داشتند یا زنان ایرانی که به آمریکا مهاجرت کرده‌اند بهانه خوبی برای تروریسم فرهنگی است. روایح کسی از حمایت‌های مالی و فاند‌های اهدا شده برای تولید این آثار خبری ندارد اما نتیجه نهایی تبدیل به فروش ۱۲۰ میلیون نسخه از کتابی می‌شود که روایتگر زنی مظلوم است و قانون از او حمایتی نمی‌کند و در عین حال همسرش اجازه خروج فرزندش از کشور را نمی‌دهد. نمونه عینی اثر این نگاه در مناسبات سیاسی بین‌المللی، گزارش بانک جهانی از مشارکت اقتصادی زنان بود که اسفند ماه سال گذشته منتشر شد؛ وقتی که با ناباوری دیدیم مشارکت اقتصادی زنان ایرانی رتبه پایین‌تری از زنان افغان یا عرب پیدا کرده است.

در ادامه، عاصمه قاسمی، استادیار دانشکده ادبیات، علوم انسانی و اجتماعی دانشگاه آزاد، صحبت‌های خود را با این موضوع آغاز کرد که انقلاب اسلامی باعث شد ایران زیر ذره‌بین کشورهای دیگر قرار گیرد و موضوع‌های مختلفی مانند زنان مورد سؤال بسیاری از افراد قرار گرفته که انقلاب ایران چگونه با این موضوع رفتار خواهد کرد. معمولاً بازنمایی‌هایی که از این مسائل وجود دارد؛ توسط دیگران انجام می‌شود. این موضوع باعث شده مردم و شرایط ایران نزد

جهانیان تصویر جامعه عقب‌مانده داشته باشند. به وضوح می‌بینیم که تصویر دنیا از ما در ذهن خود زنان ایرانی نیز رسوخ کرده و در برخی موارد آنچه در ذهن وجود دارد با واقعیت زندگی‌شان تفاوت دارد.

اهمیت روایت درست و واقعی
اهمیتی که این نوع روایت‌ها دارند این است که مخاطب آثار اینچنینی معمولاً منفعل نمی‌ماند و تصویری که دریافت کرده‌اند را بازنشر می‌کند. کتاب حسین نظری که در این نشست نقد و بررسی شد؛ سعی دارد تفاوت تصویر زن در آثار معروف کنونی که زنان مقیم آمریکا نوشته‌اند را با واقعیت نشان دهد و روایت‌های موجود را نقد کند. در عین حال بحث شرق‌شناسی و فمینیسم در موضوع زنان را نشان دهد.

بازنمایی ایران

پسا انقلاب

نویسنده به این موضوع پرداخته که چرا معمولاً تصویری «دروغین از ایران بازنمایی می‌شود. نویسنده می‌گوید در دنیای



این روزها رسانه و فرهنگ، هدف و بستر اصلی جنگ شده است. روایت‌های زنان آمریکایی که تجربه زندگی در ایران را داشتند یا زنان ایرانی که به آمریکا مهاجرت کرده‌اند بهانه خوبی برای تروریسم فرهنگی است. در واقع کسی از حمایت‌های مالی و فاند‌های اهدا شده برای تولید این آثار خبری ندارد اما نتیجه نهایی تبدیل به فروش ۱۲۰ میلیون نسخه از کتابی می‌شود که روایتگر زنی مظلوم است و قانون از او حمایتی نمی‌کند و در عین حال همسرش اجازه خروج فرزندش از کشور را نمی‌دهد.



کتاب حسین نظری که در این نشست نقد و بررسی شد؛ سعی دارد تفاوت تصویر زن در آثار معروف کنونی که زنان مقیم آمریکا نوشته‌اند را با واقعیت نشان دهد و روایت‌های موجود را نقد کند. در عین حال بحث شرق‌شناسی و فمینیسم در موضوع زنان را نشان دهد

فرهنگ

واکنش ساترا به «ایران جمعه» + توضیح «ایران جمعه»

صد او سیما (نهاد بالادست ساترا) روی آنتن زنده رسانه ملی با بیان بعضی مسائل سطحی و شخصی کردن موضوع به تخطئه این گزارش و فعالیت‌های مؤسسه مطبوعاتی ایران پرداخت. ایران جمعه ضمن پرهیز از ورود به فضای هیجانی و با وجود علم به این مسأله که ساترا حداقل تا اطلاع ثانوی بنایی برای گفت‌وگو ندارد، همچنان به پیگیری این موضوع در فضایی کارشناسی و به دور از مسائل شخصی ادامه خواهد داد. تحریریه ایران جمعه امیدوار است روزی فرا رسد که اصل شفافیت و پاسخگویی در صدر الزامات همه مسئولان قرار گیرد. در ادامه جوابیه ساترا به گزارش ایران جمعه مورخ ۲۹ اردیبهشت ۱۴۰۲ را می‌خوانید:

نمی‌دانست و هنوز هم نمی‌داند. به همین جهت ایران جمعه کوشید مبتنی بر رویه سابق به روایت نرم اختلاف طرفین درگیر در این ماجرا بپردازد. انتشار گزارش نرم روایی «در جدال انجمن نمایش‌های ویدیویی با ساترا: برنده میدان چه کسی است؟» در ایران جمعه تاریخ ۲۹ اردیبهشت هم در همین راستا صورت گرفت. در حالی که این گزارش به روایت اختلاف و ادعای دو طرف ماجرا پرداخته و سعی کرده با ادبیات کارشناسی از ورود صریح جانبدارانه خودداری کند با این حال ساترا با ارسال جوابیه‌ای به این گزارش واکنش نشان داد. چند روز قبل از این جوابیه هم یکی از کارشناسان سازمان

این مرکز به نتیجه‌ای ختم نشد. در نهایت پیگیری‌های متعدد ایران جمعه با یکی از مسئولان ساترا به این گزاره ختم شد: «آقای مقیسه (رئیس ساترا) در خصوص هر چیزی صحبت می‌کنند جز مسائلی که این روزها باب است.» مسئولان ساترا با وجود همه حواشی موجود و ابهامات متعددی که در فضای رسانه‌های کشور جریان داشت نیازی به گفت‌وگو و رفع ابهام نداشتند. کنار کشیدن ساترا از فضای گفت‌وگو اما حجت را برای ایران جمعه تمام نکرد؛ هرچند ساترا ترجیح می‌داد تلاشی برای رفع ابهام این فضای غبارآلود نداشته باشد اما ایران جمعه در مقام یک رسانه خود را برکنار از این فضا

از زمستان سال گذشته همزمان با اوج گرفتن حواشی درباره مسائل شبکه نمایش خانگی و سکوه‌های فیلم و سریال و همچنین نامه ریاست صد او سیما به رئیس جمهور برای فیلتر یکی از سکوه‌های شبکه نمایش خانگی - که البته از سوی رئیس جمهور بدون پاسخ ماند - و همچنین تصمیم دستگاه قضایی در مخالفت با درخواست ساترا و صدور قرار منع تعقیب برای فیلیمو، ایران جمعه تصمیم به گفت‌وگو با اعضا و کنشگران این فضا گرفت. پرواضح است که ساترا به عنوان نهاد حاکمیتی مربوط به این حوزه در کنار سکوه‌های شبکه نمایش خانگی در صدر این لیست قرار داشت. با این حال پیگیری‌های متعدد ایران جمعه برای گفت‌وگو با مسئولان

جوابیه ساترا به گزارش روزنامه ایران:

ساترا، ناظر و حامی سکوه‌های صوت و تصویر فراگیر است



چند روز قبل از این جوابیه هم یکی از کارشناسان سازمان صد او سیما (نهاد بالادست ساترا) روی آنتن زنده رسانه ملی با بیان بعضی مسائل سطحی و شخصی کردن موضوع به تخطئه گزارش ایران جمعه و فعالیت‌های مؤسسه مطبوعاتی ایران پرداخت

رسانه‌های صوت و تصویر فراگیر ایران (رصتا) به اطلاع عموم می‌رساند این مجمع به عنوان یک مجمع مشورتی با عضویت تمام سکوه‌های دارای مجوز از سازمان تنظیم مقررات رسانه‌های صوت و تصویر فراگیر در فضای مجازی (ساترا) تشکیل شده است و فراهم آوردن شرایط حضور، نمایندگی و مشارکت ذی‌نفعان در فرایندهای تنظیم‌گری و سیاست‌گذاری از جمله اهداف تشکیل این مجمع است. لذا پیش‌بینی می‌شود با فعالیت هر چه بهتر این مجمع شاهد افزایش نقش بخش خصوصی در خود تنظیم‌گری زیست بوم صوت و تصویر فراگیر باشیم. در حال حاضر اعضای شورای راهبری این مجمع با رأی ۱۶۸ سکوی دارای مجوز از ساترا به ترتیب میزان رأی ایشان به شرح زیر هستند:

- ۱ مهدی شاملو (رسانه آنتن)
 - ۲ لیلیا آرمه (رسانه هایبنا)
 - ۳ آرش دارابیان (رسانه اپیزود)
 - ۴ امیر رضاخانیان (رسانه گپ فیلم)
 - ۵ محمدعلی طهرانچی (رسانه بادصبا)
 - ۶ فرزاد آذری پور (رسانه هاشور)
 - ۷ سامان مرادحسینی (رسانه روستا تی وی)
 - ۸ امیرحسین حیدری (رسانه تماشاخونه)
 - ۹ سیدرامین موسوی (رسانه آپرا)
 - عضو علی‌البدل شورای راهبری
 - ۱۰ مهران دهنمکی (رسانه آریوو اسپرت پلاس) عضو علی‌البدل شورای راهبری
- لازم به ذکر است در مرحله اول انتخابات مجمع رصتا با حضور و نظارت نماینده سازمان بازرسی کل کشور، ۱۶۵ سکودر رأی‌گیری مشارکت کردند و از آنجا که رأی سه سکوی منتخب در شورای راهبری مجمع رصتا در انتهای جدول مساوی بود، انتخابات برای تعیین دو عضو علی‌البدل به دور دوم کشیده شد که در مرحله دوم سه سکوی جدید هم در انتخابات مشارکت کردند که این امر تعداد سکوه‌های رأی دهنده را از ۱۶۵ سکو به ۱۶۸ سکو افزایش داد. بر همین اساس پیشنهاد می‌شود روزنامه ایران برای قضاوت بهتر در خصوص مجمع رصتا تلاش کند تا نظرات تمام سکوه‌های دارای مجوز از ساترا و اعضای شورای راهبری این مجمع را نیز منعکس کند.

برای صدور مجوز و تولید محتوای صوت و تصویر فراگیر، بودجه لازم را در اختیار خواهد داشت. بر اساس آنچه بیان شد از روزنامه ایران به عنوان رسانه رسمی دولت انتظار می‌رود که در مسیر جهاد تبیین به شکل جدی قدم برداشته و حقیقت را آنگونه که هست، بیان کند. در ماه‌های گذشته وزیر محترم فرهنگ و ارشاد اسلامی و دکتر سیدمحمد هاشمی، معاون محترم حقوقی، امور مجلس و معاون استان‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی بارها در خصوص تقسیم کار انجام شده میان سازمان تنظیم مقررات رسانه‌های صوت و تصویر فراگیر در فضای مجازی و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی سخنان مهمی بیان کردند که متأسفانه به رغم انتشار این سخنان در سایر رسانه‌های جمعی، روزنامه ایران هنوز نتوانسته است مواضع رسمی دولت و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی را به شکل مطلوبی تبیین کند. اما در خصوص تشکیل مجمع

تصهره‌های غیربودجه‌ای (تدوین آیین‌نامه رسیدگی به تخلفات) است، شورای محترم نگهبان به دلیل عدم ارتباط تبصره با قانون یک‌ساله بودجه، نسبت به حذف تبصره اقدام کرد اما جدول مرتبط با بودجه رسانه ملی (۲۸۳۵۰۰)، بدون تغییر تصویب شد. بنابراین صد او سیما مشکلی برای ادامه رویه گذشته خود در تنظیم‌گری صوت و تصویر فراگیر نخواهد داشت و رسانه ملی طبق قانون

ساترا با ۱۰ درصد افزایش نسبت به سال ۱۴۰۱، توسط مجلس شورای اسلامی تصویب و توسط شورای نگهبان تأیید شده است. این ردیف شامل موارد زیر است: الف) صدور مجوزهای مربوطه در حوزه انتشار صوت و تصویر فراگیر در فضای مجازی ب) تأمین و تولید برنامه‌های صوتی برای عرضه در بستر فضای مجازی و شبکه‌های تعاملی ج) تأمین و تولید برنامه‌های تصویری برای عرضه در بستر فضای مجازی و شبکه‌های تعاملی بر همین اساس دکتر امیرحسین بانکی پور، نماینده محترم مردم اصفهان در مجلس شورای اسلامی و عضو کمیسیون تلفیق بودجه ۱۴۰۲، در خصوص شبهات وارد شده از سوی یکی از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی در خصوص بودجه ساترا به رسانه‌های جمعی، اعلام کرده است: «آنچه از قانون بودجه سال ۱۴۰۲ حذف شد، مربوط به

است». همچنین براساس بند «ب» نظریه تفسیری شماره ۱۳۷۹۰/۰۷/۱۰ مورخ ۷۹/۲۱/۹۷۹ شورای نگهبان پیرامون اصول ۴۴ و ۱۷۵ قانون اساسی؛ «مطابق نص صریح اصل چهل و چهارم قانون اساسی، در نظام جمهوری اسلامی ایران رادیو و تلویزیون دولتی است و تأسیس و راه‌اندازی شبکه‌های خصوصی رادیویی و تلویزیونی به هر نحو، مغایر این اصل می‌باشد. بدین جهت انتشار و پخش برنامه‌های صوتی و تصویری از طریق سیستم‌های فنی قابل انتشار فراگیر (همانند ماهواره، فرستنده، فیبر نوری و غیره) برای مردم در قالب امواج رادیویی و کابلی غیر از سازمان صد او سیما جمهوری اسلامی ایران، خلاف اصل مذکور است». همچنین طبق نظر صریح مقام معظم رهبری؛ «مسئولیت صدور مجوز و تنظیم مقررات صوت و تصویر فراگیر در فضای مجازی و نظارت بر آن، منحصراً برعهده سازمان صدا و سیما است». لذا در پاسخ به بخشی از گزارش روزنامه ایران در خصوص میانی قانونی فعالیت ساترا به مفاد این نامه استناد می‌شود. براساس مفاد نامه شماره ۵۴۴۳۹ مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۱۰، شماره ۱۷۸۴۳۹/۱۰ مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۲۸ خطاب به مراجع قضایی سراسر کشور، بر لزوم اخذ هرگونه استعلام درباره صوت و تصویر فراگیر در فضای مجازی از حیث پروانه فعالیت، مقررات و موضوعات مرتبط از سازمان صد او سیما جمهوری اسلامی ایران، تأکید کرده‌اند. در این نامه تأکید شده است: «مستندات مذکور حاکی از صلاحیت سازمان تنظیم مقررات صوت و تصویر فراگیر در فضای مجازی (ساترا)، در اعطای مجوز و نظارت بر محتوای تولیدی سریال‌های شبکه‌های خانگی است». با این حال متأسفانه در روزهای پایانی سال گذشته، یکی از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی با انتشار توثیقی خلاف واقع، این تصور را در افکار عمومی ایجاد کرد که بودجه ساترا از قانون بودجه سال ۱۴۰۲ حذف شده است حال آنکه این ادعا کاملاً برخلاف واقع است و بررسی ردیف ۲۸۳۵۰۰ (برنامه حمایت از تولید محتوای فرهنگی و هنری در فضای مجازی) بودجه سازمان صد او سیما در قانون بودجه سال ۱۴۰۲، بیانگر آن است که بودجه

نظر به انتشار گزارش «در جدال انجمن نمایش‌های ویدیویی با ساترا: برنده میدان چه کسی است؟» در روزنامه ایران روز جمعه مورخ ۲۹/۲/۱۴۰۲، با توجه به اینکه در گزارش یاد شده اولاً بر خلاف تمام مستندات و ادله روشن قانونی، از قول آقایان محمد مهدی عسگرپور و مجتبی توانگر، ساترا نهادی غیرقانونی نامیده شده است و ثانیاً موارد نادرستی از قول ایشان در خصوص تشکیل مجمع رسانه‌های صوت و تصویر فراگیر ایران (رصتا) بیان شده است، به اطلاع دست‌اندرکاران روزنامه ایران و مخاطبان آن روزنامه می‌رساند با توجه به اینکه میانی قانونی تأسیس و فعالیت ساترا در سال گذشته توسط معاونت حقوقی ریاست جمهوری، طی یک نامه تجمیع و با هدف پیگیری انجام وظایف ساترا برای نظارت بر محتوای سریال‌های شبکه نمایش خانگی به سازمان صد او سیما ابلاغ شده است، لذا در پاسخ به بخشی از گزارش روزنامه ایران در خصوص میانی قانونی فعالیت ساترا به مفاد این نامه استناد می‌شود. براساس مفاد نامه شماره ۵۴۴۳۹ مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۱۰، شماره ۱۷۸۴۳۹/۱۰ مورخ ۱۳۹۸/۱۰/۲۸ خطاب به مراجع قضایی سراسر کشور، بر لزوم اخذ هرگونه استعلام درباره صوت و تصویر فراگیر در فضای مجازی از حیث پروانه فعالیت، مقررات و موضوعات مرتبط از سازمان صد او سیما جمهوری اسلامی ایران، تأکید کرده‌اند. در این نامه تأکید شده است: «مستندات مذکور حاکی از صلاحیت سازمان تنظیم مقررات صوت و تصویر فراگیر در فضای مجازی (ساترا)، در اعطای مجوز و نظارت بر محتوای تولیدی سریال‌های شبکه‌های خانگی است». با این حال متأسفانه در روزهای پایانی سال گذشته، یکی از نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی با انتشار توثیقی خلاف واقع، این تصور را در افکار عمومی ایجاد کرد که بودجه ساترا از قانون بودجه سال ۱۴۰۲ حذف شده است حال آنکه این ادعا کاملاً برخلاف واقع است و بررسی ردیف ۲۸۳۵۰۰ (برنامه حمایت از تولید محتوای فرهنگی و هنری در فضای مجازی) بودجه سازمان صد او سیما در قانون بودجه سال ۱۴۰۲، بیانگر آن است که بودجه



ما برای شهادت نمی‌جنگیم!

متولد شهریورماه ۱۳۶۵ بود در شوشتر. ۱۱ ساله بود که به دلیل بیماری مادرش از اهواز به مازندران نقل مکان کردند. دو سالی در مازندران بودند که در نهایت به شهرکی در حومه شهریار آمدند: کهنز! کسی نمی‌دانست پسرک ۱۳ ساله خوزستانی که به کهنز آمده چنان نامی بهم بزند که اسمش از پشت تریبون مراسم سالگرد امام خمینی (ره) و از لابلای صحبت‌های شخصیت اول مملکت به گوش همه برسد. صحبت از شهید مصطفی صدرزاده است. شهید مدافع حرم که در سال ۱۳۹۴ و در ۲۹ سالگی در ظهر روز تاسوعا خودش در حومه حلب و چند هزار کیلومتر دورتر از مرزهای ایران به زمین ریخته شد. از مصطفی دو فرزند به نام‌های فاطمه و محمدعلی به یادگار مانده است.

کتاب «سرباز روز نهم» یکی از مهم‌ترین کتاب‌هایی است که درباره مصطفی نوشته شده و شامل خاطرات همسر، پدر، مادر، اعضای خانواده و دوستان مصطفی از اوست. خواندن خاطرات مصطفی هیچ چیز که نداشته باشد این را دارد که برایمان یقین شود در همین روزهایی که همه آیه یاس می‌خوانند هنوز انسان‌هایی معمولی و عادی دور و برمان هستند که هیچ وقت تن به بن بست نداده و نمی‌دهند. مصطفی در زمره همین افراد بود. کسی که دوبار در زندگی‌اش شکست اقتصادی خورده بود، از طریق راه‌های میان‌بر خودش را به سوریه رسانده و کلی هزینه کرده بود تا به زعم خودش آنچه را که تکلیف است انجام دهد. او در ابتدا از طریق نیروهای عراقی و در ادامه هم از طریق نیروهای افغانستانی خودش را به جبهه سوریه و مبارزه با تکفیری‌ها رسانده بود. مرور بخش‌هایی از خاطرات مصطفی به نقل از این کتاب در این روزها خالی از لطف نیست. «سرباز روز نهم» به سعی محمد مهدی رحیمی، پریسا وزیرلو، فرزانه مردی، نوید نوروزی، نعیمه منتظری و به سعی نشر راه‌یار در ۶۳۰ صفحه راهی بازار نشر شده است.

روایت بخش‌هایی از خاطرات شهید مدافع حرم «مصطفی صدرزاده» که این روزها نامش حسابی سرزبان‌هاست

از رفتن مصطفی ناراحت نیستم

روایت از همسر شهید

بعد از شهادت مصطفی زنده بودن شهدا را درک کردم. زنده بودن مصطفی را با تمام وجود درک کردم و این مرا آرام می‌کرد. من حضور مصطفی را حس می‌کنم. پیکر مصطفی بعد از شهادت و بعد از هفت هشت روز خون‌ریزی داشت. با آب گرم غسل دادند که پیکرش برای دیدن فاطمه مهیا شود. اولین باری که فاطمه پدرش را دید خیلی به چهره‌اش حساس شد. خواست خدا این بود که دوباره خون‌ریزی کند و پیکر دوباره شسته و مهیای دیدن فاطمه شود.

مقاومت کردم تا در مراسم تشییع و تدفین هم بتوانم کنار پیکر مصطفی بمانم. سعی کردم محکم باشم. وقتی که می‌خواستند مصطفی را داخل خانه ابدی‌اش بگذارند من همانجا کنار قبر ننشستم و بلند نشدم. تمام مراحل خاکسپاری را دیدم. پیکر مصطفی را بوسیدم و تربیت بچه‌ها را به او سپردم. تصمیم گرفتم برای آخرین بار او را از زیر قرآن رد کنم. وقتی تربت امام حسین (ع) را در قبر گذاشتند و پرچم گنبد حضرت زینب (س) را روی مصطفی انداختند، قرآنم را درآوردم و به عموی مصطفی که داخل قبر بود دادم. گفتم که این قرآن را روی صورت مصطفی بگذارند و بردارند. مصطفی به خاطر دینش جنگید. مصطفی به آرزویش رسید. روز تاسوعا شهید شد و روز عاشورا پیش امام حسین (ع) بود. مصطفی اصلاً برای ماندن نبود. نمی‌توانست بماند. من از رفتن اصلاً ناراحت نیستم.

خودش و خانمش در یک بیمارستان بستری بودند

روایت از یکی از دوستان

از ناحیه پهلو مجروح شد و او را به تهران منتقل کردند. وقتی شنیدم او را به بیمارستان بقیة‌الله (عج) تهران آوردند تماس گرفتم. مصطفی گوشی را برداشت. گریه‌ام گرفته بود. احساس کردم شهید می‌شود. با خودم گفتم دمدم‌های آخر مصطفی‌است. پسرش هم تازه به دنیا آمده بود. مصطفی و خانمش در یک بیمارستان بستری بودند. من پیش مصطفی بودم.

گفت: «منو به اتاق خانم ببر. اگه از در بخش بریم چون وقت ملاقات نیست می‌فهمی؛ بیا از در پشتی بریم.» زیر بغل او دست انداختم و حرکت کردیم. ما طبقه فرد بودیم و آسانسور فقط در طبقه زوج می‌ایستاد برای همین مجبور شدیم پله‌های یک طبقه را بالا برویم. درد می‌کشید ولی پله‌ها را یکی یکی بالا می‌رفت. گفتم: «واجب که نیست! حتماً باید همین الان بالا بری؟» گفت: «خانم ناراحت میشه. کمکم کن تا بالا برویم.» وقتی رسیدیم خودش بالا ماند و به من گفت: «توبرو توی اتاق من تا اگه کسی اومد ارزش پذیرایی کنی.»

شاگرد نگهبان گاو‌داری شدیم

روایت از یکی از دوستان

دانشجوی کارشناسی بودم و فقط یک ترم مانده بود تا مدرکم را بگیرم. وقتی با مصطفی از سوریه برگشتم میانه ترم بود. برای همین مشغول جمع و جور کردن درس‌ها شدم و مدرک فارغ‌التحصیلی‌ام را گرفتم. در این مدت هم که مشغول درس بودم مصطفی رفته بود مشهد و به خانواده شهیدان رضا اسماعیلی و غلامرضا محمدی سر زده بود. ارتباطش با خانواده شهدای فاطمیون از همان سفر اول شروع شد. گفتم که می‌خواهم دوباره بروم سوریه اما سفر از طریق عراق خیلی هزینه‌بر است و خیلی زود هم لو می‌رویم. مصطفی گفت از طریق فاطمیون مشهد برویم راحت‌تر است. برای همین قرار شد زبان دری کار کنیم تا خودمان را افغانستانی جا بزنیم. ظاهراً قبلاً یک بار می‌خواست از طریق افغانستانی‌های ساکن قم برود اما به خاطر زبان و قیافه‌اش به او مشکوک شدند. این دفعه را نمی‌خواست اشتباه کند. برای همین سراغ کارگر افغانستانی که قبلاً نگهبان گاو‌داری‌اش بود رفتیم و اصطلاحات و لهجه افغانستانی را یاد گرفتیم.

بچه زرنگ

روایت از شهید قاسم سلیمانی
در دیرالعدس دیدم که صدای خیلی برجسته‌ای مثل داش مشت‌های تهرونی توی بی‌سیم حرف می‌زد. گفتم: «این کیه؟! این جوان تهرانی از کجا آمده توی فاطمیون جا گرفته؟!» صبح که بچه‌ها از دیرالعدس برگشتند گفت: «این سیدابراهیم (نام جهادی مصطفی صدرزاده) کیه؟! این سیدابراهیم که با یک صدای کلفت و گنده صحبت می‌کرد.» نشانش دادند. دیدم جوان باریک و نحیفی است. من فکر می‌کردم یک غول قدبلند و چهارشانه و گنده است. جوان تودل برویی بود. آدم لذت می‌برد نگاهش کند. واقعاً عاشقش بودم. آن وقت این جوان چون ما راهش نمی‌دادیم بیاید به مشهد رفت و در قالب فاطمیون خودش را به اسم افغانستانی ثبت‌نام کرد. زرنگ این است. زرنگ به من و امثال من نمی‌گویند. زرنگ آن نیست که دنبال مال جمع کردن و گول زدن مردم است. زرنگ و با ذکاوت کسی است که این فرصت‌ها را این طوری به دست می‌آورد و بالاترین بهره را از آن می‌گیرد.

برای شهادت نمی‌جنگیم

روایت از یکی از دوستان

به شخصی گفته بود من تا به حال چندین بار مجروح شدم و تا پای شهادت رفتم ولی شهید نشدم. آن شخص می‌گوید هر موقع به سوریه می‌روی به خاطر شهادت می‌روی ولی این دفعه برای شهادت نرو، به خاطر خدا برو! اولش تنها هدفمان شهادت بود. گاهی پیش از مسافرت می‌پرسیدم: «برای چی میری؟ برای شهادت؟!» می‌خندید و می‌گفت: «ما برای شهادت نمی‌جنگیم. برای رضای خدا میریم.» آن که این نکته اخلاقی را به مصطفی گفته بود به من هم گفت: «خب شهید شدن آسونه. خود این هم هوای نفسیه. اینکه بمونی و خدمت کنی سخته. تعجب کردم و گفتم: «شهادت چطوره میتونه هوای نفس باشه؟!» گفت مصطفی هم زمانی که این را شنید اولش تعجب کرد اما بعد رضای خدا را در نظر گرفت.

پرونده‌اش را پاره کرد

روایت از یکی از دوستان

مسجد آمد. خیلی گرفته بود. گفتم: «چی؟! چرا گرفته‌ای؟!» گفت: «دنبال پرونده جانبازی‌ام رفتم. اذیتم کردند. عصبانی شدم پرونده را پاره کردم!» یک نصیحتی بین ما رد و بدل شد و گفتم: «یاد بگیر توی زندگی تند نشی.» «بود وقت‌هایی که من تند شوم. مصطفی شاهد خیلی از عصبانیت‌هایم بود و این خصلت را الگو برداشت. می‌گفت خیلی جاها جواب می‌دهد. گفتم: «فردا میریم اونجایی که شما رفتی» گفت: «نمیام.» گفتم: «هشت صبح جلوی خونه‌تون هستیم.» هشت صبح رفتم در خانه‌شان. با پدرش صحبت می‌کردم که دیدم مصطفی آمد. رقتیم یادگان. هر کاری کردم بالا نیامد. گفتم: «تا اینجا اومدم اما بالا نمیام.» بالا رفتم و با آنها صحبت کردم. گفتم: «این جوون فردا میخواد بره جهاد. پرونده‌شورا می‌انداختید جای دوری نمی‌رفت!» گفتند: «پرونده‌شو پاره کرد اما چسب زدیم که غیرحضوری کاراشو انجام میدیم.»

به همسرم بگویند از من راضی باشد

روایت از همسر شهید

آقامصطفی در وصیت‌نامه‌اش خواسته بود که برای من و خانمم در معراج دیدار خصوصی برگزار کنند. وقتی هم دیدار کردند و تمام شد، پیکر را بردند پشت و گفتند خودش خواسته که با همسرش تنها باشد. من ماندم و مصطفی. تنها چیزی که از مصطفی خواستم این بود که تربیت بچه‌ها با من نیست.

حالا که کارهای مردانه را گذاشتی روی شانه من پس تربیت بچه‌ها هم با خودت. شاهد هم زیاد گرفتم. گفتم: «همه اینجا شاهدند که اگر فردا بچه‌ها بد تربیت شدند به من نگید! من تربیت نکردم. خودت بد تربیت کردی. خودت میدونی که من توان کار مردونه نداشتم ولی سعی می‌کنم کارهای مردونه رو انجام بدم و مرد خونه بشم و شما بچه‌ها رو تربیت کنی.» بعد از مدتی دوستش آمد خانه ما.

گفت: «شب شهادتش در حلب از ۱۲ شب تا ۴ صبح با من صحبت کرد. یک‌سری وصیت لفظی کرد. از این چند ساعتی که با من صحبت کرد شاید بتونم به جرأت بگم که نزدیک دو ساعت فقط درباره شما صحبت کرد. می‌گفت به خانمم بگید از من راضی باشه. هر حرفی می‌زد آخرش می‌گفت به همسرم بگید از من راضی باشه!»